

اربعین حسینی (پژوهشی در بازگشت اهل بیت علیهم السلام از شام به کربلا)**مشخصات کتاب**

سرشناسه: پورامینی محمدامین - ۱۳۴۱

عنوان و نام پدیدآور: اربعین حسینی پژوهشی در بازگشت اهل بیت علیهم السلام از شام به کربلا/ محمدامین پورامینی با مقدمه معرفت مشخصات نشر: قم حسین ع ، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ص ۱۲۴

شابک: ۹۶۴-۰۶-۲۶۸۰-۵-۶۵۰۰۵ ریال ؛ ۹۶۴-۰۶-۲۶۸۰-۵-۶۵۰۰۵ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: پشت جلد به انگلیسی Mohammad Amin . poor amini. Hussein fortieth

یادداشت: کتابنامه ص [۱۱۷] - ۱۲۱؛ همچنین به صورت زیر نویس عنوان دیگر: تحقیقی پیرامون بازگشت اهل بیت علیهم السلام از شام به کربلا

موضوع: حسین بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ ق -- اربعین موضوع: حسین بن علی ع ، امام سوم ۶۱ - ۴ ق -- احادیث موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱

رده بندی کنگره: BP41/4 / پ ۸۶ الف ۴

رده بندی دیویی: ۹۵۳/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱-۴۹۶۵۲

مقدمه آیت الله معرفت

مقدمه آیت الله معرفت

بسمه تعالی اربعین حسینی یکی از پربحث ترین واقعه ی طف است، که از جوانب مختلف مورد تحقیق و بررسی محققان قرار گرفته و تاکنون آثار و دست آوردهای گران بهایی در این زمینه ارائه گردیده است و با حرکت زمان پژوهشهای ارزنده تر و جامع و کامل تری بهره ی جامعه ی پژوهشگران سخت کوش می گردد و از جمله ی این تحقیقات ارزنده، تحقیقی است که محقق فاضل و نستوه جناب عمده الأعزه آقای محمد امین پورامینی از فضیلت بنام حوزه ی علمیه ی قم انجام داده، و جدا قابل استفاده و بهره مندی حقیقت جوین قرار گرفته و در طلیعه ی تحقیقات دیگر ایشان مورد توجه می باشد.

وفقه الله لمرضاته و ایده بروحه، آمین.

قم - محمد هادی معرفت

۱۵ محرم ۱۴۲۴ ه

(صفحه ۱۱)

پیشگفتار

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

نهضت حسینی از زوایای گوناگون قابل بررسی است، بررسی شرایط سیاسی اجتماعی آن روز و موشکافی جریانات بستر ساز قیام، نقش آفرینی بی نظیر سالار شهیدان حضرت

امام حسین علیه السلام، وفاداری یاران، نقش اهل بیت پس از شهادت، تأثیر گذاری امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبری علیهما السلام در تداوم نهضت، الگو گشتن آن در راستای حرکت تاریخ و ده ها موضوع دیگر ذهن کاوشگران و اندیشه ی پژوهشگران را به خود مشغول ساخته و از دیرباز تاکنون هر یک به فراخور ظرفیت و استعداد و درک و برداشت خود مطالبی را گردآوری کرده و برخی به تحلیل مسائل پرداخته اند.

از قرن اول تاکنون، ده ها تن از دانشمندان و مورخان، با نگارش کتاب مقتل الامام الحسین علیه السلام و یا در ضمن بحثهای تاریخی خود، فاجعه ی فراموش نشدنی کربلا را آورده و به ذکر وقایع آن برآمده اند.

مسئله ی بازگشت اهل بیت علیهم السلام و از آن جا به مدینه، یکی از

(صفحه

۱۲)

مسائل مهم تاریخ نهضت حسینی است و چون برخی مشکلات تاریخی به همراه دارد، هر سال به هنگامه ی ماه صفر و تجدید خاطره و یاد حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز اربعین، بر سر زبانها می افتد و عده ای به چگونگی آن و برخی به نفی و اثبات آن می پردازند و عده ای ساکت و بی نظر از کنار آن می گذرند. از آن جایی که این رویداد بسیار پراهمیت است و عده ای از بزرگان درباره ی آن قلم زده اند، لذا ما را به نقد و بررسی نظرات و نگارش مطالبی پیرامون این مهم واداشت، امیدوارم که از نقطه نظرات صاحب نظران و انتقادات ایشان بهره مند شوم.

محمد امین پورامینی

۲۹ / صفر المظفر ۱۴۲۳

برابر با ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۸۱

(صفحه ۱۵)

شوق لقا

شوق لقا

زیارت مرقد پاک قبر امام حسین علیه السلام دارای جایگاهی بلند و بسیار رفیع و از خصوصیات منحصر به فردی برخوردار است. در این بخش با بهره گیری از روایات، به زوایای گوناگون این بحث خواهیم پرداخت.

اهمیت فراوان

اهمیت فراوان

– امام رضا علیه السلام فرمود:

من زار قبر ابي عبدالله عليه السلام بشط الفرات، كان كمن زار الله فوق عرشه؛

کسی که به زیارت قبر ابا عبدالله در کنار فرات رود، همانند کسی است که به زیارت خدا بر عرش او رفته است. (۱).

– از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

من أتى قبر الحسين عليه السلام عارفاً بحقه كتبه الله في أعلى عليين؛

کسی که به زیارت قبر حسین رود، در حالی که عارف به حق او

باشد، خداوند او را در بالاترین و والاترین جایگاهها قرار خواهد داد. (۲).

- امام صادق علیه السلام فرمود:

زیاره الحسین بن علی علیه السلام واجبه علی کل من یقر للحسین بالإمامه من الله عزوجل؛

زیارت حسین بن علی علیه السلام بر هر کسی که اقرار به امامت او از جانب خداوند متعال دارد، واجب است. (۳).

- امام صادق علیه السلام به ام سعید احمسیه فرمود:

یا أم سعید، تزورین قبر الحسین؟ قالت: قلت: نعم، فقال لی: زوریه، فإن زیاره قبر الحسین واجبه علی الرجال و النساء؛

ای ام سعید، آیا قبر حسین را زیارت می کنی؟ گفتم: آری، فرمود: آری آن را زیارت کن، که زیارت قبر حسین بر هر مرد و زنی واجب است. (۴).

(۱) المناقب، ج ۴، ص ۱۲۸.

(۲) کامل الزیارات، ص ۱۴۸، ح ۶.

(۳) الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۳.

(۴) کامل الزیارات، ص ۱۲۲، ح ۳.

استحباب زیارت در هر حال

استحباب زیارت در هر حال

با آن که خوف ضرر و احتمال آن، رافع بسیاری از احکام است، ولی در زیارت سیدالشهدا علیه السلام خصوصیتی است که احتمال ضرر، رافع استحباب زیارت نیست و حتی برخی از روایات، در این گونه موارد احتمال ضرر و غلبه ی ترس بر دلها، مردم را بدین کار ترغیب نموده اند.

ابن بکیر می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من با ترس از
(صفحه ۱۷)

نیروهای حکومت و خبرچینان و نیروهای نظامی دشمن به زیارت قبر پدر شما مشرف می شوم. حضرت فرمود:

یا بن بکیر، أما تحب أن یراک الله فینا خائفًا، أما تعلم أنه من خاف لـخوفنا أظله الله فی ظل عرشه، و کان محدثه الحسین علیه السلام تحت عرشه...؟

ای پسر بکیر! آیا دوست نداری که خدا تو را در راه ما ترسان ببیند؟ آیا نمی دانی که هر کس به خاطر ما به ترس افتد، خداوند او را در زیر سایه ی عرش پناه دهد و هم سخن با او در زیر عرش حسین علیه السلام خواهد بود؟... (۱).

محمد بن مسلم می گوید: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود:

هل تأتي قبر الحسین؟! قلت: نعم، علی خوف و وجل. فقال: ما کان من هذا أشد، فالثواب فیهِ علی قدر الخوف، و من خاف فی إتیانه أمن الله روعته یوم القیامه...؛

آیا به زیارت قبر حسین می روی؟ گفتم: بلی، با ترس و لرز! فرمود: میزان ثواب به اندازه ی میزان ترس است و هر کس که با ترس به زیارت قبر او رود، خداوند ترس او را در روز قیامت خواهد ریخت و در پناه الاهی قرار گرفته و آمرزیده خواهد شد.... (۲).

شواهد تاریخی نشان می دهد که چه اندازه شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام در راه زیارت سیدالشهدا علیه السلام از خود رشادت و جانبازی نشان

(صفحه ۱۸)

دادند و حتی برای توفیق زیارت، اعضا و جوارح خود را تقدیم نمودند.

(صفحه ۲۱)

(۱) کامل الزیارات، ص ۱۲۶، ح ۲.

(۲) همان، ص ۱۲۷، ح ۵.

نخستین زائر امام حسین کیست؟

نخستین زائر امام حسین کیست؟

ابن نما حلی، از ابن عایشه روایت

می کند که سلیمان بن قته ی عدوی، سه روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام از کربلا عبور کرد و چون نگاهش بر جای قتلگاه ایشان افتاد، تکیه بر اسب عربی خود نمود و این ابیات را سرود:

مررت علی أیبات آل محمد

فلم أرها أمثالها يوم حلت ألم تر أن الشمس أضحت مريضه
 لفقد الحسين و البلاد اقشعرت و كانوا رجاء ثم أضحوا رزیه
 لقد عظمت تلك الرزایا و جلت و تسألنا قیس فنعطى فقرها
 و تقتلنا قیس اذا النعل زلت و عند غنى قطره من دماءنا
 سنطلبهم يوم بها حيث حلت فلا یبعد الله الدیار و أهلها
 و ان أصبحت منهم برغم تخلت فان قتیل الطف من آل هاشم
 أذل رقاب المسلمین فذلت و قد أعولت تبکی النساء لفقده
 و أنجمنا ناحت علیه و صلت (۱).

ممکن است کسی بگوید که بنابر این روایت، نخستین زائر را باید
 (صفحه ۲۲)

سلیمان بن قته دانست؛ ولی این سخن با توجه به مطالب زیر، قابل پذیرش نیست:

۱. تاکنون کسی او را به این عنوان نشناخته و شناسانده است.
۲. نقل با این خصوصیت را تنها ابن نما نقل کرده است؛ در حالی که برخی تاریخ نویسان، به ذکر مرثیه و اشعار او در کربلا بسنده نموده اند، بدون آن که زمان آن را معین سازند (۲) و بیشتر ایشان تنها ابیات او را نقل کرده اند، بدون آن که به مکان و زمان آن تصریح نمایند. (۳).

۳. این روایت، ناظر به عبور سلیمان از کربلاست و این با عنوان زیارت فرق می کند؛ چون عبارتی که ابن نما آورده این است:

مر سلیمان بن قته العدوی مولی بنی تمیم بکربلاء بعد قتل الحسین علیه السلام بثلاث،
فنظر الی مصارعهم، فاتکأ علی فرس له عربیه، و أنشأ...؛

سلیمان بن

قته ی عدوی پس از گذشت سه روز از شهادت حسین علیه السلام از کربلا گذشت و به جایگاه شهادتشان نگاه افکند و درحالی که به اسب عربی خود تکیه نموده بود، چنین سرود... (۴).

و عبور از آن مکان مقدس اعم از آن است که به قصد زیارت باشد یا نباشد و این غیر از عمل کسی است که به قصد زیارت قبر آن حضرت، رنج (صفحه ۲۳)

سفر را بر خود هموار سازد و عواقب این کار را به جان بخرد.

با توجه به این مطلب، حال عبیدالله بن حر جعفی نیز روشن می شود، او که دعوت شخص امام حسین علیه السلام را برای یاری رسانی نپذیرفته بود و به گمان خود با زرنگی توانسته بود رعایت بی طرفی را نموده و از حضور در لشکر ابن زیاد نیز سرباز زند، پس از واقعه ی جانگداز کربلا، هنگامی که از سوی ابن زیاد بازخواست شد، بر جان خود ترسید و از کوفه فرار کرد و به کربلا آمد و با نهایت پشیمانی از یاری نرساندن به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله اشعاری را سرود. (۵) ولی باز نمی توان عنوان شریف «زائر» را بر او منطبق ساخت. افزون بر آن زمان حضور او را در کربلا دقیقاً نمی دانیم.

«زیارت» قبر حسین علیه السلام تنها پس از دفن جسد مطهر است، نه پیش از آن. و با این بیان، بنی اُسد را که توفیق دفن اجساد مطهر را یافتند، نمی توان داخل در عنوان فوق دانست.

(صفحه ۲۴)

با توجه به این مطالب، باید جابر بن عبدالله انصاری را نخستین کسی دانست که شرافت کسب این عنوان را پیدا نموده است؛ چون او کسی است که به قصد

زیارت قبر سالار شهیدان، أباعبدالله الحسین علیه السلام، با توجه به کهولت سنی خود و با در نظر گرفتن شرایط بسیار سخت سیاسی روز، از مدینه به کربلا آمد؛ چنان که بسیاری از بزرگان به این مطلب تصریح نموده اند.

شیخ مفید می فرماید:

و فی الیوم العشرین منه - صفر - ... هو الیوم الذی ورد فیہ جابر بن عبدالله الأنصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و رضی الله تعالی عنه من المدینه الی کربلاء، لزیاره قبر سیدنا أبی عبدالله علیه السلام، فکان أول من زاره من الناس؛

بیستم ماه صفر، روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله، به قصد زیارت قبر حضرت أباعبدالله علیه السلام، از مدینه به کربلا رفت و او نخستین کسی است که به زیارت قبر آن حضرت شتافت. (۶).

و این مطلب را بسیاری از عالمان و دانشمندان نقل کرده اند. شیخ طوسی (۷)، علامه ی حلی (۸)، شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی (۹)، شیخ کفعمی (۱۰)، علامه ی مجلسی (۱۱) محدث نوری از جمله ی این دانشمندان اند.

(صفحه ۲۵)

کبررسی شخصیت جابر بن عبدالله الانصاری

کبررسی شخصیت عطیه بن سعد عوفی

ک نخستین زیارت

(۱) مثير الأحزان، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲۹۳.

(۲) تذکره الخواص، ص ۲۷۲؛ اللهوف، ص ۲۳۳؛ ینابیع الموده، ج ۳، ص ۱۰۰.

(۳) الطبقات الكبرى، (ترجمه الامام الحسين عليه السلام من القسم غير المطبوع)، ص ۹۲؛

مقاتل الطالبین، ص ۱۲۱، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۲۰؛ المناقب، ج ۴، ص ۱۱۷؛

مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴؛ تهذيب الكمال، ج ۶، ص ۴۴۷؛ سير أعلام النبلاء، ج ۳، ص

۳۱۸؛ الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۷۹؛

تهذيب ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۴۵؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۲۱۳؛ جواهر العقدين، ج

۲، ص ۳۳.

(۴) مثير الأحزان، ص ۱۱۰.

(۵) سبط ابن جوزی در تذکره الخواص، ص ۲۷۰ اشعار وی را این گونه آورده است:

يقول أمير غادر أي غادر

ألا كنت قاتلت الشهيد بن فاطمه

ونفسي على خذلانه و اعتزاله

و بيعه هذا الناكث العهد لائمه
فياندمى ألا أكون نصرته
ألا كل نفس لا تسدد نائمه
وانى على أن لم أكن من حماته
لذو حسره ما ان تفارق لازمه
سقى الله أرواح الذين تآزروا
على نصره سقيا من الغيث دائمه
وقفت على أطلالهم و محالهم
فكاد الحشى ينفض و العين ساجمه
لعمرى لقد كانوا سراعا الى الوغى
مصاليت فى الهيجا حماه خضارمه
فان يقتلوا فى كل نفس بقيه
على الأرض قد أضحت لذلك واجمه
و ما أن رأى الراؤن أفضل منهم
لدى الموت سادات و زهر قماقمه
أقتلهم ظلما و يرجوا و دادنا

فدع خطه ليست لنا بملائمه

لعمري لقد ارغتمونا بقتلهم

فكم ناقم منا عليكم و ناقمه

أهم مرارا أن أسير بجحفل

الى فئه زاعت عن الحق ظالمه

فكفوا و الا زرتكم فى كتاب

أشد عليكم من زحوف الديالمه.

(٦) مسار الشيعه، ص ٤٦.

(٧) مصباح المتهدج، ص ٧٣٠.

(٨) منهاج الصلاح، بنابر نقل لؤلؤ و مرجان، ص ١٤٧.

(٩) العدد القويه، ص ٢١٩، ص ١١؛ بحار الأنوار، ج ٩٨، ص ١٩٥.

(١٠) مصباح كفعمى، ص ٤٨٩.

(١١) بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ٣٣٤.

بررسى شخصيت جابر بن عبدالله الانصارى

بررسى شخصيت جابر بن عبدالله الانصارى

جابر بن عبدالله، از شخصیت‌های بسیار برجسته و محترم دنیای اسلام است که از موضع‌گیری‌های بسیار خوب فکری و سیاسی برخوردار بوده است.

کشی، چنین روایت کرده است:

او از پیشتانان گرد آمده اطراف وجود امیر مؤمنان علیه السلام (۱) و جزء گروه هفتاد نفر (۲) و آخرین کس باقی مانده از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه

و آله و از پیروان اهل بیت علیهم السلام بود. او در حالی که عمامه‌ی سیاهی بر سر داشت، در مسجد می‌نشست و صدا می‌زد: ای باقر العلم! (۳) و در حالی که تکیه بر عصایش زده بود، در کوچه‌های مدینه می‌گشت و می‌گفت: علی خیر البشر؛ علی برترین بشر است. (۴) و چون پیرمرد شده بود، حجاج کاری به او نداشت. (۵).

محدث نوری می‌گوید:

او از پیشتانان گرد آمده‌ی اطراف وجود امیر مؤمنان علی علیه السلام و حامل سلام پیامبر صلی الله علیه و آله برای امام باقر علیه السلام و نخستین زائر قبر أباعبدالله الحسین علیه السلام و روایتگر خبر لوح (دربدارنده‌ی نص خداوند بر امامت امامان) بود و او تنها صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بود که آن لوح را نزد فاطمه‌ی زهرا علیها السلام دیده بود. او دارای مناقبی

(صفحه ۲۶)

دیگر و فضایی بی‌شمار بود. (۶).

محدث قمی می‌گوید:

او صحابی و یار جلیل القدر پیامبر بود و پیوستگی او به اهل بیت علیهم السلام و جلالت او، مشهورتر از آن است که ذکر شود. وی به سال ۷۸ از دنیا رفت و روایاتی که دلالت بر فضل او نماید، بسیار است... از أسد الغابه منقول است که او هجده جنگ را در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله، و جنگ صفین را در رکاب امیر مؤمنان علی علیه السلام حاضر شد و در آخر عمر کور گردید... (۷).

آیت الله خویی می نویسد:

او جنگ بدر (۸) و هجده غزوه را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شد و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بهترین یاران امیر مؤمنان و از جمله شرطه الخمیس بود. وی از

یاران امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام باقر علیهم السلام و جلیل القدر بود... کلینی با

(صفحه ۲۷)

سند صحیح خود از امام باقر علیه السلام این سخن را درباره ی وی روایت کرده است: هیچ گاه جابر دروغ نگفته است. (۹).

در این جا برخی فضایل و برجستگیهای زندگی جابر بن عبدالله انصاری را برمی شماریم (۱۰):

- او و پدرش هر دو از یاران رسول خدا بودند. (۱۱) وی از اهل بیت رضوان، و از شاهدان شب دوم عقبه، و از حاضران در جنگ خندق و بیعت شجره بوده است. (۱۲). در جریان

عقبه، او که کودکی بیش نبود، همراه پدر در جمله ی هفتاد تنی بود که در آن جا با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت نمودند. (۱۳).

- او کهنسالی است که از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین و امام باقر علیهم السلام شمرده می شود (۱۴) و به هنگام مرگ حدود ۹۰ سال داشت. (۱۵).

- او از راویانی است که عده ی زیادی از وی نقل حدیث نموده اند. برخی احادیث وی را تا ۱۵۴۰ روایت شمرده اند (۱۶) و از این رو، از وی به عنوان کسی یاد می کنند که از جمله مکثرین در حدیث و حافظان سنن بوده

(صفحه ۲۸)

است. (۱۷).

- ابن عقده وی را منقطع به اهل بیت علیهم السلام معرفی نموده (۱۸) و برقی او را از اصفیا می داند. (۱۹).

- برجستگی علمی وی به حدی است که ذهبی او را فقیه و مفتی مدینه در زمان خود معرفی نموده (۲۰) و مرحوم سید امین، وی را از اجلای مفسران می داند. (۲۱).

(۱) اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۳۸، ح ۷۸.

(۲) همان، ج ۱، ص ۴۱، ح ۸۷.

(۳) همان، ج ۱، ص ۴۱، ح ۸۸.

- (۴) همان، ج ۱، ص ۴۴، ح ۹۳.
- (۵) همان، ج ۲، ص ۱۲۴، ح ۱۹۵.
- (۶) مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۸۰ (الفائده الخامسه من الخاتمه)، ترجمه ی جابر؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۱.
- (۷) سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۴۱ - ۱۴۰.
- (۸) عبدالله بن عماره بن قدح روایت کرده است که جابر تمامی مشاهد را جز جنگ بدر حاضر گردیده است (ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۴۸)، ولی این مسئله مورد اختلاف است، ابن اثیر تصریح می کند که برخی می گویند که وی در بدر نیز حاضر بوده است (ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۷)، و برخی روایات در کتابهای فریقین بر این مطلب دلالت دارد، از جمله شیخ طوسی به نقل از حضرت امام باقر علیه السلام درباره جابر نقل می کند که: «او بدری، احدی، شجری... بوده است» (ر. ک: سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۳۴) و بخاری نیز از جابر روایت کرده است که در روز بدر برای اصحاب آب می رسانده است (ر. ک: تاریخ البخاری، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۲۲۰۸)، و کلبی نیز تصریح به حضور وی در جنگ بدر دارد (ر. ک: اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۶).
- (۹) معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۳۰، ش ۲۰۲۶؛ المفید من معجم رجال الحدیث، ص ۱۰۰.
- (۱۰) تفصیل آن را در کتاب ما بعد شهادة الحسین علیه السلام اثر نگارنده مطالعه فرمایید.
- (۱۱) تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۴۳.
- (۱۲) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۶.

(۱۳) کتاب الثقات، ج ۳،

ص ۵۱؛ المعجم الكبير، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۱۷۳۰ و ۱۷۳۱؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۵، ص ۳۷۵.

(۱۴) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۶.

(۱۵) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۷.

(۱۶) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۹.

(۱۷) اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۷.

(۱۸) تنقیح المقال، ج ۱، ص ۱۹۹.

(۱۹) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۶.

(۲۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۶.

(۲۱) اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۳۶.

بررسی شخصیت عطیه بن سعد عوفی

بررسی شخصیت عطیه بن سعد عوفی

ابوحسن، عطیه بن سعد بن جناده ی عوفی، از دانشمندان بنام اسلامی و از مفسران قرآن کریم، شخصیتی است که توفیق همراهی جابر را در زیارت قبر أباعبدالله الحسین علیه السلام یافته است و می توان او را دومین زائر آن حضرت دانست.

مرحوم محدث قمی می فرماید:

«عطیه ی عوفی یکی از مردان علم و حدیث است که اعمش و دیگران از وی روایت نقل نموده اند و از او روایات زیادی در فضیلت امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است.» (۱).

برخی از فضایل این شخصیت بزرگ عبارت است از:

- انتخاب نام وی توسط امیرمؤمنان علیه السلام؛ هنگامی که وی ولادت یافت،

(صفحه ۲۹)

پدرش به آن حضرت گفت: پسری از من به دنیا آمده است، نامی بر او بگذار. آن حضرت فرمود: هذا عطیه الله؛ او داده ی خداوند است. از این روی او را «عطیه» نام نهادند.

- توفیق زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام همراه جابر بن عبدالله انصاری.

- پس از خروج ابن اشعث و فرار عطیه به فارس، حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را فراخوان. اگر او علی بن ابی طالب را لعن کرد که هیچ، و گرنه به او چهارصد ضربه شلاق بزن و موی سر و ریش او

را بزن. عطیه پس از احضار، از انجام این کار سر باز زد و ضربات شلاق و تحمل اهانت را در ولای مولای خود به جان خرید.

- او دارای تفسیر قرآن در پنج جزء بود. این سخن از اوست: «من قرآن را سه بار با دید تفسیری و هفتاد بار با نگاه قرائتی بر ابن عباس عرضه داشتم.» (۲).

(۱) سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵ (ماده ی عطا).

(۲) سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۰۵، (ماده ی عطا).

نخستین زیارت

نخستین زیارت

شیخ ابو جعفر محمد بن ابی القاسم محمد بن علی طبری به سندش از عطیه ی عوفی نقل می کند:

همراه جابر بن عبدالله انصاری به قصد زیارت قبر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون آمدم. هنگامی که به کربلا وارد شدیم، جابر خود را به کنار فرات رساند و غسل کرد. لنگ به کمر بسته و حوله را بر دوش انداخت و خود را خوشبو ساخت. هر گامی که برمی داشت ذکر خدا می گفت، تا آن گاه که نزدیک

(صفحه ۳۰)

قبر رسید. به من گفت: دستانم را بر قبر او بگذار. چنان کردم. خود را بر قبر مطهر انداخت و بی هوش افتاد. قدری آب بر او پاشیدم. وقتی که به هوش آمدم، سه بار گفت: «یا حسین!»، سپس گفت: حیب لا یجیب احبیه؛ آیا دوست پاسخ دوستش را نمی دهد؟ آن گاه گفت: چگونه پاسخ دهی و حال آن که رگهای گردنت بر پشت و شانه ات آویخته و بین بدن و سرت جدایی افتاده است، و پس از آن، آن حضرت را با کلماتی که نشان از کمال ایمان وی دارد، این گونه زیارت می کند:

فأشهد أنك ابن خاتم النبیین، و ابن سید المؤمنین، و ابن حلیف التقوی، و سلیل الهدی،
و

خامس أصحاب الکساء، و ابن سید النقباء، و ابن فاطمه سیده النساء، و ما لک لا تكون
هكذا، و قد غدتک کف سید المرسلین، و ربیت فی حجر المتقین، و رضعت من ثدی

الایمان، و فطمت بالاسلام، فطبت حیا، و طبت میتا، غیر آن قلوب المؤمنین غیر طیبه لفراقک، و لا شاکه فی الخیره لک، فعلیک سلام الله و رضوانه، و أشهد أنك مضیت علی ما مضی علیه أخوک یحیی بن زکریا؛

شهادت می دهم که تو فرزند خاتم پیامبران و سید مؤمنان هستی. و تو هم پیمان پرهیزکاری و نتیجه ی هدایت و پنجمین اصحاب کسایی. و تو فرزند سید نقیبان و زاده ی فاطمه سیده ی بانوانی، و چگونه چنان نباشی و حال آن که دستان سید مرسلان غذایت داد و در دامن پرهیزکاران پرورش یافتی و از سینه ی ایمان شیر خوردی و با اسلام از آن جدا گشتی. پس خوب زیستی و خوب به لقای الاهی رسیدی، گر چه دلهای

(صفحه ۳۱)

مؤمنان از فراق تو آرامش نمی گیرد، و هیچ شک و تردیدی را در انتخاب صحیح تو و آنچه که در آن خیر و صلاح توست، به خود راه نمی دهد. پس بر تو سلام و رضوان خدا باد. و گواهی می دهم که تو بر همان راهی قرار گرفتی که برادرت یحیی، فرزند زکریا، بر آن قدم نهاد.

آن گاه نگاهش را به اطراف قبر مطهر دوخت و خطاب به شهیدان گلدشت کربلا گفت: سلام بر شما ای ارواحی که در اطراف حسین رحل افکندید...! شهادت می دهم که شما نماز را به پا داشتید و زکات را پرداختید و امر به معروف نمودید و نهی از منکر کردید و با کافران به جنگ برخاستید و

خدا را بندگی نمودید تا آن که به حد یقین رسیدید. قسم به آن کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت! که ما در آنچه که انجام دادید شریک هستیم.

عطیه می گوید: به او گفتم: ای جابر! چگونه ما با آنان شریکیم و حال آن که کاری نکردیم. نه در دشتی فرود آمدیم و نه بر کوهی بالا رفتیم و نه جنگیدیم و اینان بین سرها و بدنهایشان جدایی افتاد و فرزندانشان یتیم و زنانشان بی سرپرست شدند؟! جابر گفت: ای عطیه، از حبیب خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس که قومی را دوست بدارد، با آنان محشور گردد و هر کس که کار قومی را دوست بدارد در عملشان شریک گردد.» قسم به کسی که محمد را به پیامبری برانگیخت که نیت من و یاران من، با نیت و قصد حسین و یارانش یکی است. مرا

(صفحه ۳۲)

به سمت خانه های کوفه بیر... (۱).

این خبر به خوبی وضعیت جابر را روشن می سازد. چرا که از یک طرف ژرفای شناخت و معرفت وی را نسبت به آل محمد صلی الله علیه و آله روشن و ادب زیارت او را آشکار ساخته، و از سوی دیگر، دشمنان امام حسین علیه السلام را ملحدان و بی دینان معرفی نموده است و به خوبی میزان تولی و تبری وی را آشکار ساخته است.

سید بن طاووس چگونگی زیارت جابر را با تفصیلی دیگر به نقل از عطا (۲) این گونه آورده است:

من در روز بیستم ماه صفر با جابر بن عبدالله همراه بودم. هنگامی که به غاضریه رسیدیم، در نهر آب غسل کرد و پیراهن پاکی که همراه داشت

به تن کرد. پس به من گفت: آیا چیزی از مواد خوشبو کننده همراه داری؟ گفتم: سعد (۳) دارم، مقداری از آن را بر سر و تن خود قرار داد و با پای برهنه به راه افتاد و در برابر

سر مبارک حسین علیه السلام ایستاد و سه بار تکبیر گفت و بی هوش روی قبر افتاد. هنگامی که به هوش آمد، شنیدم که چنین می گفت:

السلام علیکم یا آل الله السلام علیکم یا صفوه الله، السلام علیکم یا

(صفحه ۳۳)

خیره الله من خلقه، السلام علیکم یا سادها لسادات، السلام علیکم یا لیوث الغابات، السلام علیکم یا سفینه النجاه، السلام علیکم یا أباعبدالله و رحمه الله و برکاته، السلام علیکم یا وارث علم الأنبیاء، السلام علیکم یا وارث آدم صفوه الله، السلام علیکم یا وارث نوح نبی الله، السلام علیکم یا وارث ابراهیم خلیل الله، السلام علیکم یا وارث اسماعیل ذبیح الله، السلام علیکم یا وارث موسی کلیم الله، السلام علیکم یا وارث عیسی روح الله، السلام علیکم یا ابن محمد المصطفی، السلام علیکم یا ابن علی المرتضی، السلام علیکم یا ابن فاطمه الزهراء، السلام علیکم یا شهید بن شهید، السلام علیکم یا قتیل بن قتیل، السلام علیکم یا ولی الله و ابن ولیه، السلام علیکم یا حجه الله و ابن حجه علی خلقه، أشهد أنك قد أقمت الصلاه، و آتیت الزکاه، و أمرت بالمعروف، و نهیت عن المنکر، و بررت والدیك، و جاهدت عدوک، أشهد أنك تسمع الکلام، و ترد الجواب، و أنك حبیب الله و خلیله و نجیبه و صفیه و ابن صفیه، زرتک مشتاقا، فکن لی شفیعا الی الله، یا سیدی، أستشفع الی الله بجدک سید النبیین، و بأبیك سید الوصیین، و بأمک

سیده نساء العالمین، لعن الله قاتلیک و ظالمیک و شائیک و مبغضیک من الأولین و الآخرین؛

سلام بر شما ای آل الله. سلام بر شما ای برگزیدگان خدا. سلام بر شما ای کسانی که خداوند ایشان را از میان خلق خود برگزید. سلام بر شما ای سروران سرورها. سلام بر

شما ای شیران جنگلها. سلام بر شما ای کشتی نجات. سلام بر تو ای اباعبدالله. و رحمت و برکت خداوندی بر تو باد! سلام بر تو ای وارث علم پیامبران. سلام بر تو ای وارث آدم، برگزیده ی خدا. سلام بر

(صفحه ۳۴)

تو ای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر تو ای وارث ابراهیم، خلیل الله. سلام بر تو ای وارث اسماعیل ذبیح الله. سلام بر تو ای وارث موسی، کلیم الله. سلام بر تو ای وارث عیسی، روح الله. سلام بر تو ای فرزند محمد مصطفی. سلام بر تو ای فرزند علی مرتضی. سلام بر تو ای فرزند فاطمه ی زهرا. سلام بر تو ای شهید فرزند شهید. سلام بر تو ای کشته ی فرزند کشته. سلام بر تو ای ولی خدا و فرزند حجت او بر خلقش. گواهی می دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر نمودی و به پدر و مادرت نیکی روا داشتی و تو با دشمنت به جهاد برخاستی. شهادت می دهم که تو سخن من را می شنوی و پاسخ من را می دهی و تو حبیب و دوست و نجیب و برگزیده ی خداوند و فرزند برگزیده ی او هستی. با حالت اشتیاق به زیارت تو شتافتم، پس به درگاه خداوند شفیع من باش. آقای من! من به

واسطه ی جد، تو سید پیامبران و پدر تو سید وصیان و مادر تو سرور زنان جهانیان، شفاعت را خواهانم. خداوند لعنت کند کشندگان و ستمکاران و بدگویان و دشمنان تو را، از اول ایشان تا آخرشان.

آن گاه خود را بر روی قبر انداخت و دو گونه ی خود را بر آن نهاد و سپس چهار رکعت نماز خواند و به سمت قبر علی اکبر علیه السلام آمد و گفت:

السلام علیک یا مولای و ابن مولای، لعن الله قاتلک، لعن الله ظالمک، أتقرب الی الله بمحبتکم، و أبرأ الی الله من عدوکم؛

سلام بر تو ای مولا و فرزند مولایم! خدا لعنت کند کشنده ی تو را! خدا لعنت کند ستم کننده ی به تو را! با دوستی به شما به خداوند

(صفحه ۳۵)

نزدیک می شوم و از دشمنانتان نزد خداوند بیزاری می جویم.

سپس قبر را بوسید و دو رکعت نماز خواند و رو به شهیدان نمود و گفت:

السلام علی الأرواح المنیخه بقبر أبی عبدالله، السلام علیکم یا شیعه الله و شیعه رسوله و شیعه أمیر المؤمنین و الحسن و الحسین، السلام علیکم یا طاهرون، السلام علیکم یا مهدیون، السلام علیکم یا ابرار، السلام علیکم و علی ملائکه الله الحافین بقبورکم، جمعنی الله و ایاکم فی مستقر رحمته تحت عرشه؛

سلام بر ارواحی که گرداگرد قبر اباعبدالله رحل افکنده اند. سلام بر شما ای شیعیان خدا و پیروان فرستاده ی او و تابعان امیر مؤمنان و حسن و حسین. سلام بر شما ای پاکان. سلام بر شما ای هدایت گران. سلام بر شما ای نیکان. سلام بر شما و بر فرشتگان خداوندی که بر گرد قبرهایتان می گردند. خداوند من و شما را در جایگاه رحمت و در زیر عرش خود به هم

رساند.

پس از آن به سمت قبر عباس فرزند امیر مؤمنان علیهما السلام آمد و در حال ایستاده گفت:

السلام علیک یا أباالقاسم، السلام علیک یا عباس بن علی، السلام علیک یا ابن
أمیرالمؤمنین، أشهد لقد بالغت فی النصیحه، و أدیت الأمانه، و جاهدت عدوک و عدو
أخیک، فصلوات الله علی روحک الطیبه، و جزاک الله من أخ خیرا؛

سلام بر تو ای ابوقاسم. سلام بر تو ای عباس بن علی. سلام بر تو ای فرزند امیرمؤمنان.
شهادت می دهم که تو نهایت کوشش را در نصیحت به کار بستى و حق امانت را به جا
آوردی و با

(صفحه ۳۶)

دشمن خود و برادرت به جهاد برخاستی. پس درود خداوندی بر روح پاک تو باد. و
خداوند در برابر خدمتی که به برادرت نمودی، پاداش خیرت دهد.

آن گاه دو رکعت نماز خواند و دعا کرد و برگشت (۴).

در هر صورت، جابر همراه عطیه به شرف زیارت نایل آمد؛ گر چه روشن نیست که
چگونه عطیه به جابر پیوسته و هم سفر گردیده است و دو احتمال در این جا وجود دارد:
۱. عطیه در آن سال به حج مشرف شده باشد و همراه جابر، از حجاز به سمت کربلا آمده
باشد.

۲. جابر خود به کوفه آمده و از آن جا همراه وی به کربلا مشرف شده باشد.

زمان زیارت نیز بر روایت ابن طاووس، روز بیستم صفر بوده است.

ملاقات ایشان با امام زین العابدین علیه السلام و همراهانشان را در هیچ یک از دو روایت
طبری و ابن طاووس نمی یابیم و این نکته را در بحثهای آینده باید در نظر داشت.

(صفحه ۳۹)

(۱) بشاره المصطفی، ص ۷۴، و همین مضمون با اندکی تفاوت در مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۹۰ دیده می شود.

(۲)

ظاهراً مقصود از عطا همان عطیه است، همان طوری که محدث نوری نیز این احتمال را داده است، ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۹.

(۳) سعد ماده ی گیاهی خوشبو کننده است. ابن منظور می نویسد: السعد بالضم: من الطیب، و السعادی مثله... قال الأزهري: السعد: نبت له أصل تحت الأرض أسود طيب. (ر. ک: لسان العرب ج ۳، ص ۳۱۶).

(۴) مصباح الزائر، ص ۲۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۲۹.

آیا اهل بیت به کربلا آمدند؟

آیا اهل بیت به کربلا آمدند؟

مسئله ی ورود اسیران اهل بیت به کربلا، امری است غیر قابل انکار. چرا که افزون بر امکان آن، اصل واقعه در بسیاری از کتب تاریخی آمده است.

ابن نما (م ۶۴۵) آورده است:

و لما مر عيال الحسين عليه السلام بكربلاء وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاري، رحمه الله عليه و جماعه من بنى هاشم قدموا لزيارته فى وقت واحد، فتلاقوا بالحزن و الاكتئاب و النوح على هذا المصاب المقرح لأكباد الأحاب؛

و هنگامی که اهل بیت حسین علیه السلام به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم را یافتند که برای زیارت آن حضرت آمده و هم زمان به هم رسیده بودند. آنان با حزن و اندوه و ناله بر این مصیبت دلسوز گرد هم آمدند و به سوگواری پرداختند. (۱).

سید ابن طاووس (م ۶۶۴) می گوید:

(صفحه ۴۰)

فوصلوا الی موضع المصرع، فوجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمه الله و جماعه من بنی هاشم و رجالا من آل الرسول صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیاره قبر الحسین علیه السلام، فوافوا فی وقت واحد، و تلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم؛

پس به جایگاه شهادت رسیدند و جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و مردانی از آل پیامبر صلی الله

علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام، هم زمان گرد هم آمده بودند و گریه و اندوه سر داده و به سینه ی خود می زدند. (۲).

از این بالاتر روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سند خود، از فاطمه ی بنت علی علیها السلام درباره ی جریان اسیران اهل بیت در شام نقل می فرماید، تا آن جا که فرمود:

الی أن خرج علی بن الحسین علیه السلام بالنسوه و رد رأس الحسین علیه السلام الی کربلاء؛

تا آن گاه که حضرت علی بن حسین علیه السلام همراه زنان از شام خارج شد و سر حسین علیه السلام را به کربلا بازگرداند (۳).

مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد اشراقی (ارباب) می فرماید:

به حسب عادت، بعید می نماید که آن قافله ی دل شکسته که با اکراه و اضطراب از کربلا کوچ کردند و از گریه و سوگواری ممنوع شدند و اجساد شریفه ی شهدای خود را مقابل آفتاب دیدند، بدون آگاهی بر حال مقابر مقدسه و اطلاع بر حال، به مدینه

(صفحه ۴۱)

رجوع کنند و به زیارت آن تربت مقدسه فائز نشده برگردند (۴).

در این جا این پرسش به ذهن می رسد که چرا برخی از علما به این مسئله تصریح نکرده اند؟

در پاسخ می گوئیم:

اولاً، بسیاری از دانشمندان این مطلب را ذکر کرده اند، که در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.

ثانیاً، عدم ذکر برخی از مورخان و بزرگان به معنای عدم حصول این واقعه ی تاریخی نیست، و نمی توان به صرف عدم ذکر، این مسئله را انکار نمود. (۵).

بزرگانی که تنها به حرکت اهل بیت از شام به سمت مدینه اشاره نموده اند و سخنی از کربلا به میان نیاورده اند، عبارتند از:

- شیخ مفید، ایشان می نویسد:

و فی العشرین منه (الصفیر) کان رجوع حرم سیدنا

و مولانا اَبی عبدالله علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله؛
 بیستم ماه صفر روز بازگشت اهل بیت سید و مولای ما اباعبدالله الحسین علیه السلام از
 شام به سمت مدینه بود (۶).

- شیخ طوسی؛ ایشان چنین نگاشته است:

و فی الیوم العشرین منه (صفر) کان رجوع حرم سیدنا اَبی عبدالله الحسین بن علی بن اَبی
 طالب علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله؛

در روز بیستم از ماه صفر اهل بیت سید ما اباعبدالله حسین

(صفحه ۴۲)

بن علی بن اَبی طالب علیهما السلام از شام به سوی مدینه ی پیامبر صلی الله علیه و آله
 بازگشتند (۷).

- شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر حلی؛ ایشان چنین آورده است:

و فی الیوم العشرین من صفر سنه احدی و ستین أو اثنین و ستین علی اختلاف الروایه به
 فی قتل مولانا الحسین علیه السلام، کان رجوع حرم مولانا اَبی عبدالله الحسین علیه السلام
 من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله؛

در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ و یا ۶۲ (۸)، بنابر اختلاف در روایت، بازگشت اهل بیت
 مولای ما حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام از شام به سمت مدینه صورت گرفت (۹)

- شیخ کفعمی؛ ایشان در کتاب المصباح می نویسد:

و فی العشرین منه (الصفیر) کان رجوع حرم الحسین بن علی علیه السلام الی المدینه؛
در بیستم از ماه صفر اهل بیت حسین بن علی علیه السلام به سمت مدینه بازگشتند (۱۰)

و در جای دیگر کتاب آورده است:

و فی هذا الیوم (العشرین من صفر) کان رجوع حرم الحسین علیه السلام من الشام الی
المدینه؛

(صفحه ۴۳)

و در این روز (بیستم صفر) اهل بیت حسین علیه السلام از شام به مدینه بازگشتند. (۱۱).
به نظر می رسد این بزرگان

تنها در مقام مشخص ساختن روز خروج اهل بیت از شام به قصد مدینه بوده اند و در این
جا به مسئله ی رفتن آنان به کربلا نظر نداشته اند؛ چه آن که مسئله ی رفتن به کربلا بعدا
مطرح گردید. گرچه باید ریشه ی آن را درخواست امام زین العابدین علیه السلام از یزید
برای بازگرداندن سر مطهر یافت.

بنابر مطالب پیش گفته می توان این گونه نتیجه گرفت:

یک. این بزرگان را نمی توان از مخالفان مسئله شمرد؛

دو. بر طبق نقل آنان، بیستم صفر، زمان خروج ایشان از شام به قصد مدینه است و این
قصد، منافاتی با رفتن به کربلا ندارد؛ چون مرور از کربلا با قصد رفتن به مدینه که وطن
اصلی ایشان است، قابل جمع است.

سه. این که برخی، چون سید ابن طاووس، از ظاهر عبارت شیخ طوسی چنین برداشت کرده اند که مقصود ایشان این است که اهل بیت در بیستم صفر، به مدینه رسیده اند؛ خلاف ظاهر، و یا لااقل مجمل است. ظاهر عبارت این است که در این روز از شام خارج شدند، نه آن که به مدینه رسیدند؛ چون کلمه ی «رجوع» غیر از کلمه ی «وصول» است و با این بیان، دیگر مجالی برای استبعاد سید ابن طاووس باقی نمی ماند.

(صفحه ۴۷)

(۱) مثير الأحزان، ص ۱۰۷.

(۲) اللهوف، ص ۲۲۵؛ تسلیه المجالس، ج ۲، ص ۴۵۸.

(۳) شیخ صدوق، الأمالی، ص ۲۳۲، ح ۲۴۳؛ روضه الواعظین، ص ۱۹۲، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰؛ العوالم، ج ۱۷، ص ۴۴۰.

(۴) الأربعین الحسینیه، ص ۲۰۷.

(۵) و به عبارتی دیگر عدم تصریح اعم از تصریح به عدم است.

(۶) مسار الشیعه، ص ۴۶.

(۷) مصباح المتهدجد، ص ۷۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

(۸) این تردید جا ندارد، سال شهادت حضرت اباعبدالله حسین علیه السلام، بنابر قول مشهور و

بلکه متواتر سال شصت و یک هجری قمری بوده است.

(۹) العدد القویه، ص ۲۱۹.

(۱۰) مصباح کفعمی، ص ۵۱۰.

(۱۱) همان، ص ۴۸۹.

چهل روز پس از شهادت

چهل روز پس از شهادت

تعیین روز اربعین و سالی که اسیران اهل بیت در آن روز وارد کربلا شدند، از مباحث مهم تاریخی در نهضت حسینی است، که از دیرباز ذهن و اندیشه ی دانشمندان را مشغول ساخته و موجب طرح نظریات و احتمالات گوناگونی گردیده و عده ای را به نفی و اثبات آن وادار نموده است.

جا دارد که در آغاز مطالبی را به عنوان پیش درآمد مطرح ساخته و آن گاه وارد اصل مسئله گردیم.

تعیین روز اربعین

تعیین روز اربعین

بیستم ماه صفر نزد همگان، به عنوان روز اربعین شناخته شده است. تاریخ نگاران و عالمان نیز این روز را به این عنوان معرفی نموده اند و تنها مخالف در مسئله شیخ بهایی است که ایشان نوزدهم صفر را به این عنوان معرفی کرده است. (۱).

(صفحه ۴۸)

عاشورا در ضمن روزهای اربعین است.

ظاهر در مسئله عدم احتساب است، چون معنای اربعین، سپری گشتن چهل روز از روز شهادت است، با این بیان، روز یازدهم محرم به معنای گذشتن یک روز از شهادت است، و همچنین... بنابراین، روز بیستم ماه صفر، برابر با گذشت چهل روز از شهادت حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه السلام است.

اگر روز عاشورا را نیز یک روز حساب کنیم، احتمال دیگری در مسئله وجود دارد، و آن این است که ماه محرم سال ۶۱ هجری قمری، دارای ۲۹ روز بوده باشد، و با این احتمال نیز قول مشهور تأیید می شود.

سید بن طاووس می فرماید:

اگر گفته شود چگونه روز بیستم صفر روز اربعین است، با آن که امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم به شهادت رسید و روز دهم در ضمن اربعین است؟ بنابراین روز بیستم صفر روز چهل و یکم است!

گفته می شود:

ممکن است ماه محرمی که در آن حضرت سیدالشهدا علیه السلام به شهادت رسید، ماه ناقص و کمتر از سی روز باشد، بنابراین، روز بیستم صفر به معنای گذشت چهل روز از شهادت آن حضرت است؛ یا آن که ماه کامل بوده است، ولی روز شهادت از عدد اربعین شمرده نمی گردد؛ به جهت آن که شهادت آن حضرت در آخر روز بوده است، بنابراین، روز عاشورا در عدد اربعین به حساب نمی آید. (۲).

در هر صورت، وجهی برای نظر شیخ بهایی به نظر نمی رسد و نظر ایشان به عنوان تنها مخالف، قابل دفاع نیست.

(۱) توضیح المقاصد، ص ۶.

(۲) اقبال الأعمال، ص ۵۸۹.

اقوال در زمان بازگشت اهل بیت به کربلا

اقوال در زمان بازگشت اهل بیت به کربلا

در رابطه ی با زمان بازگشت اهل بیت علیهم السلام به کربلا، سه نظر وجود دارد:

یک. آنان در اربعین اول، یعنی در بیستم صفر سال ۶۱ هجری به کربلا آمدند.

دو. ایشان در اربعین دوم، یعنی در بیستم صفر سال ۶۲ هجری آمدند.

سه. آنان در زمانی غیر از این دو تاریخ، به کربلا مشرف شدند.

حق در بحث این است که مسئله دایره مدار قول اول و سوم است. گرچه برخی از تاریخ نویسان (۱) قول دوم را ذکر کرده اند، ولی نمی توان به آن اعتماد نمود، چون خالی از استدلال و شواهد تاریخی است و تنها براساس ظن و گمانه زنی است. بنابراین، مسئله را در دو محور اربعین اول و غیر آن قرار می دهیم، و به ذکر دلایل هر دو نظریه و نقد آن می پردازیم.

(۱) گویا احتمال آن را مرحوم سپهر در ناسخ التواریخ داده است و مرحوم آیت الله طوسی نجفی در مقتل الامام الحسین، ص ۲۸۵ (مخطوط) آن را نقل نموده

است.

موافقان اربعین اول

موافقان اربعین اول

عده ای از بزرگان، نظر به بازگشت اهل بیت علیهم السلام در اربعین اول داده اند، و یا دست کم از ظاهر کلام ایشان این معنا استفاده می شود:

یک. ابوریحان بیرونی (م ۴۴۰)؛ ایشان در کتاب الآثار الباقیه می نویسد:

شهر صفر؛ فی الیوم الأول: أدخل رأس الحسين عليه السلام مدینه دمشق،

(صفحه ۵۰)

فوضعه یزید لعنه الله بین یدیه، و نقر ثنایاه بقضیب کان فی یده و هو یقول:

لست من خندق ان لم أنتقم

من بنی أحمد ما کان فعل لیت أشیاخی ببدر شهدوا

جزع الخزرج من وقع الأسل فأهلوا و استهلوا فرحا

ثم قالوا یا یزید لا تشل قد قتلنا القرم من أشیاخهم

و عدلناه ببدر فاعتدل و فی العشرين رد رأس الحسين الی مجثمه (۱) حتی دفن مع جثته،

وفیه زیاره الأربعین، و هم حرمه بعد انصرافهم من الشام (۲)؛

در روز اول ماه صفر، سر حسین علیه السلام را وارد دمشق نمودند، و یزید - که لعنت

خدا بر وی باد - آن را در مقابل خود نهاد... و در روز بیستم آن، سر حسین علیه السلام

را به بدنش ملحق کردند و در همان جا دفن نمودند و زیارت اربعین درباره ی این روز است. و بدین سبب این زیارت را «اربعین» گویند که چهل تن از اهل بیت او پس از مراجعت از شام قبرش را زیارت کردند! (۳).

دو. قرطبی (م ۶۷۱) در تذکره می نویسد:

و الامامیه تقول ان الرأس أعید الی الجثه بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل، و هو یوم معروف عندهم یسمون الزیارة فیه زیارة الأربعین؛

امامیه می گویند: سر مقدس ایشان پس از چهل روز به کربلا بازگردانده و به بدن ملحق شد و این روز نزد آنان معروف است

(صفحه ۵۱)

و

از آن به زیارت یاد می کنند و مقصود زیارت «اربعین» است (۴).

سه. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی (م ۶۸۲)؛ ایشان در کتاب عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات می نویسد:

الیوم الأول منه: عید بنی أمیه، أدخلت فیه رأس الحسین علیه السلام بدمشق، و العشرون منه ردت رأس الحسین الی جثته؛

اول ماه صفر عید بنی امیه است؛ چون در آن روز سر حسین علیه السلام را به دمشق وارد ساختند و در روز بیستم آن ماه، سر ایشان را به بدن بازگردانده شد (۵).

چهار. شیخ بهایی (م ۱۰۳۰)؛ ایشان در کتاب توضیح المقاصد چنین آورده است:

التاسع عشر (من الصفر)؛ فيه زیاره الأربعین لأبی عبدالله الحسین علیه السلام - وفي هذا الیوم و هو یوم الأربعین من شهادته علیه السلام كان قدوم جابر الأنصاری رضی الله عنه لزیارته علیه السلام، و اتفق فی ذلك الیوم ورود حرمه علیه السلام من الشام الی کربلاء، قاصدین المدینة علی ساکنه السلام و التحیه؛

روز نوزدهم ماه صفر، زیارت اربعین حضرت امام حسین علیه السلام است... و در این روز که روز اربعین است، روز ورود جابر بن عبدالله انصاری است، که به زیارت قبر آن حضرت شتافت و آن روز با روز ورود اهل بیت امام حسین علیه السلام از شام به کربلا یکی گردید؛ در حالی که ایشان قصد عزیمت به مدینه را داشتند. (۶).

(صفحه ۵۲)

پنج. مناوی (م ۱۰۳۱) در ضمن ذکر اقوال گوناگون درباره ی محل دفن سر مطهر امام حسین علیه السلام می گوید:

و الامامیه یقولون الرأس أعید الی الجثه و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من القتل؛

امامیه می گویند: پس از چهل روز از شهادت، سر به بدن بازگردانده شد و در کربلا دفن گردید. (۷).

شش. علامه ی مجلسی (م)

(۱۱۱۰) در رابطه ی با علت استحباب زیارت سیدالشهداء علیه السلام در روز اربعین می فرماید:

و المشهور بین الأصحاب أن العله فی ذلك رجوع حرم الحسین صلوات الله علیه فی مثل ذلك الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام و الحاق علی بن الحسین صلوات الله علیه الرؤس بالأجساد؛

مشهور بین اصحاب این است که علت آن، بازگشت اهل بیت حسین علیه السلام در چنین روزی به کربلا است، هنگامی که از شام باز می گشتند. و علی بن حسین علیه السلام سرهای مقدس را به اجساد ایشان ملحق ساخت. (۸).

- برخی از ظاهر این عبارت چنین برداشت کرده اند که ایشان شهرت بین اصحاب را درباره ی بازگشت اهل بیت در روز اربعین بازگو نموده اند.

ممکن است گفته شود که متعلق شهرت، استحباب زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز اربعین است، نه بازگشت اهل بیت در روز اربعین به

(صفحه ۵۳)

کربلا!

هفت. شبرای می نویسد:

و قيل أعيده الی الجثه بکربلاء بعد أربعین یوما من مقتله؛

گفته شده است که سر به بدن آن حضرت بعد از چهل روز پس از شهادت، به بدن بازگردانده شد (۹).

هشت. شبلنجی (م ۱۳۲۲ (۱۰)) نیز می گوید:

و ذهب الامامیه الی أنه أعيده الی الجثه و دفن بکربلاء بعد أربعین یوما من المقتل؛

نظر امامیه این است که سر آن حضرت به بدن ایشان ملحق گردید، و چهل روز پس از شهادت آن حضرت در کربلا به خاک سپرده شد. (۱۱).

نه. آیت الله میرزا محمد اشراقی (ارباب) (م ۱۳۴۱ ق) پس از ذکر روایت بشاره المصطفی درباره ی زیارت جابر می نویسد:

در این خبر معتبر، مذکور نیست که زیارت جابر در روز اربعین بوده یا روز دیگر و نیز ذکر نشده که زیارت جابر در سال

اول شهادت بود یا بعد؛ لیکن مذکور در سایر کتب شیعه، تحقق هر دو امر است. در هر حال ورود اهل بیت را به کربلا در روز اربعین بسیاری ذکر کرده اند، از عامه و خاصه؛ مانند ابن نما و ابن طاووس و ابومخنف و صاحب کتاب نورالعین، و از عبارت امالی صدوق نیز ظاهر شود که گوید: خرج علی بن الحسین علیه السلام

(صفحه ۵۴)

بالنسوه و رد الرأس الی کربلاء... و در سیره و تاریخ محفوظ است. که بعد از سال شهادت، اهل بیت مسافرتی به عراق ننموده اند.

ایشان پس از ذکر خلاصه ی نظر محدث نوری می فرماید:

و حاصل او زیاده بر استبعاد چیزی نیست و امور منقوله را نتوان به استغراب تکذیب کرد، اگر چه سید بن طاووس با آن که خود او در کتاب لهوف ورود اهل بیت (۱۲) را در اربعین ذکر کرده، در کتاب اقبال استبعاد نموده و هرگاه کسی تأمل و تتبع در وضع مسافرت اعراب و خصوصا در ازمنه ی سابقه نموده باشد، می داند که این گونه طی مسافت ایشان خلاف عادت نیست، خصوصا هر گاه قافله ای شتاب داشته باشد و از این

قبیل سرعت سیر (در) مسافرت بسی معهود است... در هر حال وجهی برای تکذیب ورود اهل بیت به کربلا نیست. (۱۳).

ده. آیت الله شهید قاضی طباطبایی؛ ایشان رنج فراوانی در اثبات این مسئله تحمل نمود و کتابی بزرگ در این باره گردآوری نمود، که خلاصه ی ادله ی او را به هنگام طرح ادله ی محدث نوری خواهیم آورد.

- گفتنی است که گر چه برخی از نقلهای فوق، تنها بازگرداندن سر مقدس به بدن طاهر آن حضرت در روز اربعین را ذکر کرده است، ولی از آن جا که مسئله ی الحاق

سر به بدن، از مسئله ی بازگشت اهل بیت به کربلا جدا نیست، و بنابر قول مشهور این کار توسط امام زین العابدین علیه السلام صورت پذیرفت، از این رو سخن قرطبی و پس از آن قزوینی، مناوی،

(صفحه ۵۵)

شیراوی و شبلنجی را آوردیم.

(۱) جثه (خ ل).

(۲) الآثار الباقیه، ص ۴۲۲.

(۳) الآثار الباقیه، فصل ۲۰، ص ۵۲۸ (ترجمه ی اکبر دانا سرشت).

(۴) التذکره، ج ۲، ص ۶۶۸.

(۵) عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۴۵.

(۶) توضیح المقاصد، ص ۶. همان گونه که گذشت، فرمایش ایشان که روز نوزدهم را روز اربعین دانسته اند، مبنی بر محاسبه ی روز عاشورا در ضمن عدد اربعین است، و ظاهر آن است که محاسبه از روز بعد است، و هیچ کس جز ایشان این روز را به عنوان روز اربعین معرفی نکرده است.

(۷) فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۸) بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۳۴.

(۹) الاتحاف بحب الأشراف، ص ۷۰.

(۱۰) معجم المؤلفین، ج ۱۳، ص ۵۳.

(۱۱) نور الأبصار، ص ۱۲۱.

(۱۲) مرحوم سید در لهوف تنها ورود اهل بیت را به کربلا و ملاقات با جابر را نقل نموده اند، و زمان را معین نساخته اند.

(۱۳) الأربعین الحسینیه، ص ۲۰۷ - ۲۰۵.

مخالفان اربعین اول

مخالفان اربعین اول

عده ای از دانشمندان نتوانسته اند بازگشت اهل بیت علیهم السلام را در اربعین اول بپذیرند و آن را بعید و یا محال دانسته اند، که سخنان برخی از ایشان را می آوریم:

یک. سید بن طاووس؛ ظاهراً ایشان نخستین کسی است که به این مطلب خدشه وارد می سازد، و با برداشتی که خود از کلام شیخ طوسی دارد، بازگشت اهل بیت را در این تاریخ بعید دانسته است. او می نویسد:

و وجدت فی المصباح أن حرم الحسین علیه السلام و صلوا المدینه مع مولانا علی بن الحسین علیه السلام یوم العشرین

من صفر، و فی غیر المصباح أنهم وصلوا کربلاء ایضاً فی عودهم من الشام یوم العشرین من صفر، و کلاهما مستبعد، لأن عبیدالله بن زیاد لعنه الله کتب الی یزید یعرفه ما جرى و یتأذنه فی حملهم، و لم یحملهم حتی عاد الجواب الیه، و هذا یحتاج الی نحو عشرین یوماً أو أكثر منها، و لأنه لما حملهم الی الشام روی أنهم أقاموا فیها شهراً فی موضع لا ینکب من حر و لا برد، و صورته الحال یقتضی أنهم تأخروا أكثر من أربعین یوماً من یوم قتل علیه السلام الی أن وصلوا العراق أو المدینه، و أما جوازهم فی عودهم علی کربلاء، فیمکن ذلك، و لکنه ما یكون وصولهم الیهما یوم العشرین من صفر، لأنهم اجتمعوا علی ما روی جابر بن عبدالله الأنصاری، فان کان جابر وصل زائراً من الحجاز فیحتاج وصول الخبر الیه و مجیئه أكثر من أربعین یوماً، و علی أن یكون جابر وصل من غیر الحجاز من الکوفه أو غیرها؛

در مصباح دیدم که اهل بیت حسین علیه السلام همراه علی بن

(صفحه ۵۶)

حسین علیه السلام در روز بیستم صفر، به مدینه رسیدند و در غیر مصباح یافتیم که آنان به هنگام بازگشت از شام، در همان روز به کربلا رسیدند و هر دوی آن بعید است؛ برای آن که عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - نامه ای برای یزید نوشت که در آن ماجرا را نوشته و

برای فرستادن اسیران به شام کسب اجازه نمود و او تا هنگامی که پاسخ را دریافت نکرد، اقدام به ارسال ایشان ننمود و این کار به بیست روز یا بیشتر نیازمند است. همچنین روایت شده است هنگامی که اهل بیت را

به شام بردند، آنان یک ماه در جایی بودند که ایشان را از گرما و سرما باز نمی داشت و صورت قضیه این است که آنان پس از اربعین به عراق و یا مدینه رسیدند. اما عبور ایشان از کربلا هنگام بازگشت امکان پذیر است، ولی در روز بیستم صفر نبوده است؛ چرا که آنها - طبق روایت - با جابر بن عبدالله انصاری ملاقات کردند و اگر جابر به عنوان زیارت از حجاز آمده باشد، رسیدن خبر به او و آمدن وی به کربلا، بیش از چهل روز نیازمند است. (۱).

- گفتنی است که آنچه ایشان از کلام شیخ طوسی در مصباح المجتهد نقل کرده است، با عبارتی که ما از این کتاب آوردیم نمی سازد. آنچه در مصباح شیخ است این است:

و فی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا ابی عبدالله الحسین بن

(صفحه ۵۷)

علی بن ابی طالب علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله؛ (۲).

«رجوع» و بازگشت از شام به مدینه غیر از «وصول» و رسیدن به مدینه است. در کلام شیخ طوسی کلمه ی وصول وجود ندارد، بنابراین، این را باید برداشت سید بن طاووس از کلام شیخ دانست، که ما با برداشت ایشان موافق نیستیم و با این بیان، این که ایشان دو امر بازگشت به مدینه و یا به کربلا در تاریخ بیستم صفر سال ۶۱ را بعید دانسته است، امر اول موضوعاً منتفی است؛ ولی در هر حال، ایشان با توجه به قراین و مستندات تاریخی

که ذکر می کند، بازگشت اهل بیت را در اربعین اول و حتی زیارت جابر بن عبدالله انصاری را در این تاریخ نمی پذیرد

و این شواهد را دلیل قول خود می داند:

الف. عبدالله بن زیاد، از کوفه نامه برای یزید فرستاد و کسب تکلیف کرد، رفت و برگشت نامه، حدود بیست روز و یا بیشتر لازم دارد.

ب. روایت شده است که اهل بیت حدود یک ماه در شام در جای بسیار نامناسبی که ایشان را از گرمای روز و از سرمای شب محافظت نمی نمود اقامت داشتند.

ج. جابر بن عبدالله نیز نمی تواند در بیستم صفر خود را به کربلا برساند، چون رسیدن خبر به حجاز و حرکت او از حجاز به سمت کربلا به بیش از چهل روز نیاز دارد.

ایشان در پایان، امکان عبور از کربلا و ملاقات با جابر را در غیر اربعین اول می پذیرد.

- فرمایش اخیر ایشان مبنی بر این که: «چنانچه جابر در حجاز از

(صفحه ۵۸)

شهادت آن حضرت آگاه شده و آن گاه رهسپار کربلا شده باشد، به بیش از چهل روز وقت نیاز خواهد بود»، تمام نیست؛ چون مدینه در شهادت امام حسین علیه السلام سه بار به ضجه افتاد:

۱. در روز عاشورا، ام سلمه خواب عجیبی دید. وی پیامبر صلی الله علیه و آله را غبار آلود دید. از او علت را پرسید. خبر داد که من هم اکنون به شهادت رسیدن حسین را دیدم. (۳) همچنین آن حضرت به ام سلمه شیشه ای پر از خاک داده بود و فرموده بود

که هر گاه این خاک رنگ خون به خود گرفت، بدان که حسینم به شهادت رسیده است. ام سلمه پس از آن خواب، سراغ آن خاک رفت و آن را چنان یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش بینی فرموده بود. آن گاه چنان ضجه و فغان و ناله سر داد

که هجوم زن و مرد اهل مدینه را در پی داشت، که از جمله ی آنان ابن عباس بود. (۴) ماجرای قاروره در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است؛ (۵) بنابراین، هیچ بعدی ندارد که جابر در مدینه بوده و با آن معرفتی که دارا بود، پس آگاهی یافتن از عمق فاجعه ی کربلا،

(صفحه ۵۹)

به دان سو رهسپار گردد.

۲. پس از فاجعه ی کربلا، از سوی عاملان حکومت، خبر رسمی به والی مدینه و مردم اعلام شد، بنابراین فرض، با توجه به وجود پیک، چنانچه تا حوالی آخر محرم و ابتدای صفر این خبر به مدینه رسیده باشد، باز حرکت جابر از مدینه و رسیدن او به کربلا در بیستم صفر توجیه پذیر خواهد بود.

۳. به هنگام رسیدن اهل بیت به مدینه (۶).

دو. علامه ی مجلسی؛ ایشان پس از ذکر قول مشهور بین اصحاب درباره ی بازگشت به کربلا در اربعین اول و قول دیگر مبنی بر مراجعت ایشان در این تاریخ به مدینه، هر دو را نمی پذیرد و می گوید:

اعلم أنه ليس في الأخبار ما العله في استحباب زیارته صلوات الله عليه في هذا اليوم، و المشهور بين الأصحاب أن العله في ذلك رجوع حرم الحسين صلوات الله عليه في مثل

ذلک الیوم الی کربلاء عند رجوعهم من الشام، و الحاق علی بن الحسین صلوات الله علیه الرؤوس بالأجساد، و قیل فی مثل ذلک الیوم رجعوا الی المدینه، و کلاهما مستبعدان جدا، لأن الزمان لا یسع ذلک كما یشهر من الأخبار و الآثار، و کون ذلک فی السنه الأخری ایضا مستبعد؛

از اخبار و روایات، علت استحباب زیارت آن حضرت در روز اربعین دانسته نیست و مشهور بین اصحاب این است که علت

آن، بازگشت اهل بیت امام حسین علیه السلام در مثل چنین روزی از شام به کربلا و ملحق ساختن سرها به بدنها به دست علی بن حسین علیه السلام است. و گفته شده است که در مثل چنین روزی،

(صفحه ۶۰)

آنان به مدینه بازگشتند و هر دوی آن بعید است؛ چون زمان، گنجایش آن را ندارد؛ همان گونه که از اخبار و روایات دانسته می شود. و اما آن که آنان در اربعین سال بعد به کربلا رسیده باشند، آن هم بعید است. (۷).

سه. محدث نوری؛ ایشان مسئله بازگشت در اربعین اول را به طور کلی منکر شده است و ادله ای قابل توجه دارد. که ذهن عده ای را به خود مشغول داشته است و تفصیل کلام ایشان خواهد آمد.

چهار. محدث قمی؛ ایشان نیز بازگشت در اربعین اول را بعید دانسته و می نویسد:

مکشوف باد که ثقات محدثین و مورخین متفق اند، بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، عمر سعد ملعون

نخست سرهای شهدا را نزد ابن زیاد لعین روانه کرد و از پس آن، روز دیگر اهل بیت را به جانب کوفه برد و ابن زیاد خبیث بعد از شناخت و شماتت با اهل بیت علیهم السلام ایشان را محبوس داشت، و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها چه عمل نماید. یزید لعین جواب نوشت که به جانب شام روان باید داشت. لاجرم ابن زیاد ملعون تهیه ی سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد. و آنچه از قضایای عدیده و حکایات متفرقه ی سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده چنان می نماید که سیر ایشان

را از راه سلطانی و قرای بریه و

(صفحه ۶۱)

غربی فرات بوده، آن هم قریب به بیست روز می شود. چه ما بین کوفه و شام به خط مستقیم ۱۷۵ فرسخ گفته شده، و در شام هم قریب به یک ماه توقف کرده اند، چنان که سید در اقبال فرموده... پس با ملاحظه ی این مطالب خیلی مستبعد است که اهل بیت بعد از این همه قضایا از شام برگردند و روز بیستم صفر که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا بوده وارد شوند و خود سید أجل این مطلب را در اقبال مستبعد شمرده، به علاوه آن که احدی از اجلای فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در مقاتل و غیره اشاره به این مطلب نکرده اند، با آن که دیگر ذکر آن از جهاتی شایسته بوده، بلکه از سیاق کلام ایشان انکار آن معلوم می شود؛ چنان که از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل بیت به سمت مدینه دریافتی. و قریب این عبارت را ابن اثیر و طبری و قرمانی و دیگران ذکر کرده اند و در هیچ کدام، ذکری از سفر عراق نیست؛ بلکه شیخ مفید و شیخ طوسی و کفعمی گفته اند که در روز بیستم صفر حرم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز جابر بن عبدالله به جهت زیارت امام حسین

علیه السلام به کربلا آمد و اول کسی است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرد... و بعضی احتمال داده اند که اهل بیت علیهم السلام در حین رفتن از کوفه به شام به کربلا آمده اند و این احتمال به جهاتی بعید است و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام

به کربلا آمده اند، لیکن در غیر روز اربعین بوده، چه سید و شیخ ابن نما که نقل کرده اند ورود ایشان را به کربلا، به روز اربعین مقید نساخته اند و

(صفحه ۶۲)

این احتمال نیز ضعیف است، به سبب آن که دیگران مانند صاحب روضه الشهداء و حبیب السیر و غیره که نقل کرده اند، مقید به روز اربعین نساخته اند. و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر در یک روز و یک وقت وارد شدند، چنان که فرموده: «فوافوا فی وقت واحد»، و مسلم است که ورود جابر به کربلا در روز اربعین بوده و به علاوه ی آنچه ذکر شد تفصیل ورود جابر به کربلا در کتاب مصباح الزائر سید بن طاووس، و بشاره المصطفی که هر دو از کتب معتبره است موجود است و ابداً ذکری از ورود اهل بیت در آن هنگام نشده، با آن که به حسب مقام باید ذکر شود. (۸).

ایشان مطلبی اضافه بر سخن محدث نوری ندارد، و با پاسخی که آن جا داده می شود پاسخ ایشان معلوم می گردد.

پنج. مرحوم شیخ محمد ابراهیم آیتی؛ ایشان نیز منکر قضیه شده است و آن را جزء افسانه های تاریخی شمرده است! (۹).

شش. آیت الله شهید مطهری؛ ایشان خبر ملاقات اهل بیت با جابر را منکر شده و می فرماید تنها کسی که این مطلب را نقل کرده سید بن طاووس در لهوف است، و هیچ

کس غیر از ایشان نقل نکرده است! حتی خود سید در دیگر کتابهای خود متعرض آن نگردیده است و دلیل عقلی نیز با آن سازگاری ندارد. (۱۰).

- گفتنی است که اگر مقصود ایشان از انکار خبر ملاقات، عدم حصول

(صفحه ۶۳)

آن در خصوص روز اربعین

است، که ظاهر عبارت ایشان، به ویژه با ضمیمه ی دلیل عقلی، این را می نماید، باید گفت که سید بن طاووس، حتی در کتاب لهوف، نیز چنین چیزی را نگفته است. و اگر مقصود ایشان انکار اصل ملاقات اهل بیت با جابر در کربلاست، سید متفرد نیست و پیش از او ابن نما (۱۱) و پس از او شیخ بهایی (۱۲) و سید محمد بن ابی طالب (۱۳)، علامه مجلسی (۱۴)، قندوزی (۱۵) و دیگران گفته اند.

(۱) اقبال الأعمال، ص ۵۸۹.

(۲) مصباح المتعجد، ص ۷۳۰.

(۳) ر. ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۷؛ المعجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۳۷۳، ح ۸۸۲؛ تاریخ دمشق (ترجمه الامام الحسین علیه السلام)، ص ۳۸۸؛ کفایه الطالب، ص ۴۳۳؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۲؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۲۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۲۰۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۹۴؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۴۳۹؛ مقتل الخوارزمی، ج ۲، ص ۹۶؛ ذخائر العقبی، ص ۱۴۸؛ نظم درر السمطین، ص ۲۱۷؛ جواهر المطالب، ج ۲، ص ۲۹۸؛ امالی شیخ صدوق، ص ۲۰۲.

(۴) امالی شیخ طوسی، ص ۳۱۵، مجلس ۱۱، ح ۶۴۰.

(٥) المعجم الكبير (طبراني)، ج ٣، ص ١١٤، ح ٢٨١٧؛ كفايه الطالب، ص ٤٢٦؛ مقتل الخوارزمي، ج ١، ص ١٦٢؛ تهذيب الكمال، ج ٦، ص ٤٠٨؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٨٩؛ الصواعق المحرقة، ص ٢٩٢؛ تهذيب التهذيب، ج ٢، ص ٣٤٦؛ ذخائر العقبى، ص ١٤٦؛ الخصائص الكبرى، ج ٢، ص ١٢٥؛ الكامل في التاريخ، ج ٤، ص ٩٣؛ الارشاد، ج ٢، ص ١٣٠؛ دلائل الامامه، ص ١٨٠؛ اعلام الوري، ص ٢١٧؛ روضه الواعظين، ج ١،

ص ١٩٣؛ نظم درر السمطين، ص ٢١٥.

(٦) ر. ك: الركب الحسيني في الشام و منها الى المدينه المنوره، ص ٣٧٣.

(٧) بحار الأنوار، ج ١٠١، ص ٣٣٤.

(٨) منتهى الآمال، ص ٥٢٥ - ٥٢٤.

(٩) بررسی تاریخی عاشورا، ص ١٤٨.

(١٠) حماسه ی حسینی، ج ١، ص ٣٠.

(١١) مثير الأحزان، ص ١٠٧.

(١٢) توضیح المقاصد، ص ٦.

(١٣) تسليه المجالس، ج ٢، ص ٤٥٨.

(١٤) جلاء العيون، ص ٤٥٠.

(١٥) ينابيع الموده، ج ٣، ص ٩٢.

متوقفان

و در مقابل، برخی چون آیت الله شیخ محمد رضا طبسی نجفی، در مسئله توقف نموده و هیچ یک از دو نظر اربعین اول یا دوم را نتوانسته اختیار کند و می فرماید:

فعلیه أنا من المتوقفین فی ذلک، و لکن المشهور عند عوام الناس فی السنه الأولى، مع أن ظاهر عدّه التواریخ أن توقفهم فی الشام لا یقل من شهر؛

بنابراین، من از زمره ی توقف کنندگان در مسئله هستم (و هیچ یک از دو قول را اختیار نمی کنم) ولی مشهور نزد عوام مردم این است که آنان در اربعین اول به کربلا بازگشتند. با آن که ظاهر بعضی کتب تاریخی این است که توقف ایشان در شام

(صفحه ۶۴)

کمتر از یک ماه نبوده است. (۱).

(صفحه ۶۷)

(۱) مقتل الامام الحسین علیه السلام، ص ۲۸۵ (نسخه ی خطی).

دو دیدگاه در ترازوی نقد

دو دیدگاه در ترازوی نقد

مرحوم محدث نوری و قاضی طباطبایی، در دو جهت مسئله قرار دارند. محدث نوری به طور کلی منکر بازگشت اهل بیت در اربعین اول است و شبهه ی ابن طاووس در اقبال الأعمال را با حواشی دیگر پرورش داده و دیگرانی چون محدث قمی تحت تأثیر او قرار گرفته اند. و در طرف مقابل، شهید قاضی طباطبایی در مقام اثبات مراجعت اهل بیت در

اربعین اول برآمده و با پروراندن جواب مرحوم اشراقی و نگارش کتابی قطور به پاسخ گویی ایشان آمده و به حق رنج فراوان و زحمت بسیار کشیده است. از این روی، ما به طور خلاصه، ادله ی هر دو طرف را به نقد و بررسی می نشینیم.

بررسی چگونگی ملاقات جابر با اهل بیت در کربلا

بررسی چگونگی ملاقات جابر با اهل بیت در کربلا

محدث نوری می گوید:

سید بن طاووس، جلیل القدر، عظیم الشان، صاحب کرامات و... بوده است. ولی این مطلب پوشیده نیست که مؤلفات بزرگان که در امتداد عمرشان نگاشته می شود، یکسان نیستند و کتابهایی که در دوره ی جوانی می نگارند، با کتابهایی که در آخر عمر با کوله

(صفحه ۶۸)

باری از پختگی و تجربه می نویسند، فرق دارد. و سید بن طاووس کتاب لهوف را که متضمن ملاقات جابر با اهل بیت است، در اوایل جوانی نوشته است و دو دلیل بر این مدعا وجود دارد:

الف. روش ایشان در همه ی کتابهایی که نوشته است، این است که تا آن جا که بتواند مأخذ نوشته و سند روایت را ذکر کند و حال آن که می بینیم که ایشان برخلاف شیوه ی خود، در این کتاب و همچنین در کتاب مصباح الزائر، اثری از ذکر مأخذ و سند روایت به میان نیاورده، و با آن که ایشان کتابی مختصرتر از لهوف

به نام مجتبی دارد و در آن اسناد را ذکر کرده است. پس ایراد به کتاب، منافات با بزرگی مؤلف آن - که بزرگی را پس از آن و به تدریج کسب کرده اند - ندارد.

ب. ایشان در اجازات خود تصریح می کند که کتاب مصباح الزائر را در اوایل تکلیفش نوشته است (۱) و در اول لهوف می نویسد: چون من مصباح الزائر را نوشتم که زائر را از برداشتن کتاب مصباح و یا هر کتاب زیارتی دیگر بی نیاز می کند، خواستم که او نیز هنگام تشریف به زیارت امام حسین علیه السلام بی نیاز از حمل کتاب مقتل باشد، بنابراین کتاب را نگاشتم. (۲).

خلاصه این که سید بن طاووس کتاب لهوف را که مصدر اساسی در مسئله ی ملاقات جابر با اهل بیت در کربلاست، در دوره ی (صفحه ۶۹)

جوانی و یا نوجوانی نگاشته و از اتقان و اعتباری بایسته و شایسته برخوردار نیست (۳).

- این مطلب و هر دو وجهی که ذکر فرموده اند، قابل مناقشه است.

۱. اسقاط مأخذ و حذف اسناد، نشان از عدم اتقان تام و کمی اطلاع نویسنده ندارد؛ همان گونه که صرف ذکر مأخذ و آوردن اسناد، بر آگاهی کامل مؤلف دلالت ندارد و از آن جایی که هدف سید در صمباح الزائر نگارش کتابی کوچک بوده که قابلیت حمل در سفر داشته و زائر را از مثل کتاب مصباح المتهدجد شیخ طوسی بی نیاز سازد و مقصود وی در تألیف لهوف نگارش کتابی مختصر بوده که بی نیازکننده ی زائر حسینی از حمل کتاب مقتلی بزرگ باشد، بنابراین به ذکر مأخذ نپرداخته و اسانید را حذف کرده است، و در غیر این صورت نقض غرض می بود.

۲. معلوم نیست که سید، کتاب لهوف

را نیز در همان اوان نوشته باشد، چون ایشان پس از ذکر کتاب مصباح الزائر و ذکر این نکته که این کتاب را در اوایل تکلیف نگاشته است، پس از آن به ذکر سایر مؤلفات خود پرداخته و در آخر کار نام کتاب لهوف را ذکر می کند (۴)، که چه بسا با استناد به این عبارت بتوان گفت که کتاب لهوف از آخرین کتابهایی است که به قلم وی تألیف یافته است و یا دست کم مجمل باشد. (۵) و از مسئله ی انضمام این کتاب به مصباح الزائر و تشریک در علت نمی توان استفاده کرد که این کتاب را نیز در همان اوان نوشته است، تا که گفته شود:

(صفحه ۷۰)

و این کلام (۶) صریح است در آن که لهوف به منزله ی متمم مصباح الزائر، و در اوایل تکلیف تألیف شده، و این خود کافی است برای وضوح نبودن آن در اتقان و استحکام مثل سایر مؤلفات جلیله ی ایشان. (۷).

۳. خود سید بن طاووس در آخر عمر، که در نهایت تضلع و پختگی تام به سر می برد، این کتاب را کاملاً تأیید کرده است، و از تألیف آن بخود می بالد و می گوید:

و صنفت کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف، ما عرفت أن أحدا سبقنی الی مثله، و من وقف علیه عرف ما ذکرته من فضله؛

و کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف را نگاشتم و کسی را نمی شناسم که بر من در انجام چنین کاری پیشی گرفته باشد و هر کس که به آن دست یابد و در آن نظر افکند، درستی سخن من را دریابد. (۸).

با وجود این شهادت از صاحب اثر، که پس از فراغ یافتن از

نگارش همه و یا بسیاری از کتابهای خود و در اواخر عمر نموده است، دیگر جایی برای آن سخن نمی ماند.

همچنین خود سید در کتاب کشف المحججه خطاب به فرزند خود محمد، درباره ی اهمیت کتاب لهوف می فرماید:

و منها کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف فی قتل الحسین علیه السلام، غریب الترتیب و التلیق، و هو من فضل الله جل جلاله الذی دلنی علیه؛

(صفحه ۷۱)

و از جمله کتابهایی که نگاشتم کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف است که درباره ی شهادت امام حسین علیه السلام نگاشته شده و از چینش و گزینشی نو برخوردار است. تفضل الاهی است که مرا بر انجام آن رهنمون ساخت. (۹).

۴. جالب این است که خود محدث نوری کتاب مصباح الزائر را که به تصریح مؤلف در اوان تکلیف نوشته است، کتابی معتبر معرفی کرده است. (۱۰). و کتاب لهوف را با احتمال تألیف در همان اوان، کتابی غیر متقن می داند! و این دو قابل جمع نیست.

۵. اگر بپذیریم که سید بن طاووس این کتاب را در اوایل جوانی نوشته و از این جهت اشکال دارد، پیش از ایشان و یا هم زمان با ایشان، شیخ جعفر بن محمد بن نمای حلی که فقیه و مورخی بسیار جلیل القدر است، نیز خبر ملاقات جابر با اهل بیت را در کربلا یادآور شده است، و هیچ کس تا کنون نگفته است که ایشان نیز کتاب را در جوانی و... نگاشته است تا چوب عدم اتقان بخورد! و ایشان بر ابن طاووس مقدم است، چون وفات وی را سال ۶۴۵ نوشته اند؛ (۱۱) در حالی که وفات ابن طاووس سال ۶۶۴ بوده است، پس وفات ابن نما نوزده سال پیش از سید بن

طاووس بوده است و اگر تاریخ وفات وی را نپذیریم، قدر متیقن ایشان هم زمان و معاصر با سید است (۱۲) و عجب از ایشان است که پس از نقل عبارت سید در لهوف

(صفحه ۷۲)

می فرماید:

و مختصر همین عبارت را جعفر بن نما در کتاب مثيرالأحزان که ۲۴ سال بعد از وفات سید تألیف کرده! ذکر نموده است. (۱۳).

(۱) بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۳۹.

(۲) لهوف، ص ۸۶.

(۳) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۵ - ۱۴۴.

(۴) بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۴۲ - ۳۹.

(۵) قدر متیقن آن است که کتاب لهوف بیش از اقبال الاعمال نوشته شده است؛ چون در آن کتاب از لهوف یاد شده است. ر. ک: اقبال الأعمال، ص ۵۶۲.

(۶) اشاره به کلام سید بن طاووس در اول «لهوف»، در مورد علت نگارش کتاب.

(۷) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۵.

(۸) بحار الأنوار، ج ۱۰۷، ص ۴۲.

(۹) کشف المحججه لثمره المهججه، ص ۱۳۸.

(۱۰) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۹ - ۱۴۸.

(۱۱) الذریعه، ج ۱، ص ۴۳؛ و ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ و ج ۱۹، ص ۳۴۹.

(۱۲) علت این اختلاف در اطلاق عنوان ابن نما است، که بر چندین نفر منطبق است، که از جمله ی آنان شیخ نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن نجیب الدین ابوابراهیم محمد بن جعفر بن هبهالله ابن نما حلی است، مرحوم آیت الله آقا بزرگ تهرانی در چندین جای الذریعه الی تصانیف الشیعه سال وفات ایشان را ۶۴۵ نوشته است (ر. ک: الذریعه ج ۱، ص ۴۳؛ و ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ و ج ۱۹، ص ۳۴۹). محدث قمی این سال را سال وفات پدر او محمد بن نمای حلی دانسته و می گوید: «قال المحقق الکرکی فی وصف المحقق الحلی:

و أعلم مشایخه بفقہ أهل البيت الشيخ الفقيه السعيد الأوحى محمد بن نما الحلی... توفی بالنجف سنه ۶۴۵، و قد يطلق ابن نما علی ابنه الشيخ الفقيه نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبه الله ابن نما الحلی، كان رحمه الله من الفضلاء الأجله، و من كبراء الدین و المله، عظیم الشأن، جلیل القدر، أحد مشایخ آیه الله العلامه، و صاحب المقتل الموسوم بمشیر الأحران...» (ر. ک: الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۴۴۲)

در مجموع، این اقوال، در سال وفات ایشان نقل شده است:

۱. (۶۴۵) طبق نقل آقا بزرگ تهرانی.

۲. (۶۷۶) طبق نقل مدرس در ریحانه الأدب، ج ۶، ص ۱۸۸۸.

۳. (حدود ۶۸۰) طبق نقل یعقوبی در البالیات، ج ۱، ص ۷۴.

۴. (۶۸۰) طبق نقل سید محسن امین عاملی در اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۵۶.

۵. (۶۸۵) طبق نقل ایضاح المکنون، ج ۲، ص ۴۲۸.

و با توجه به همین نکته است که محدث نوری، سید بن طاووس را بر ابن نما مقدم داشته است، ولی قدر متیقن این است که این دو بزرگوار - که هر دو از یک شهر و معاصر یکدیگر بوده اند - مدت زیادی از عمر خود را همزمان با هم سپری ساخته اند و از آن جایی که تاریخ پایان نگارش هر یک از دو کتاب لهوف و مثير الأحزان را دقیقاً نمی دانیم، به طور قاطع نمی توان گفت که کتاب مثير الأحزان ۲۴ سال پس از وفات صاحب لهوف نگارش یافته است؛ همان گونه که محدث نوری چنین ادعایی را فرموده است.

(۱۳) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۳.

بررسی دلایل محدث نوری بر عدم بازگشت در اربعین اول

بررسی دلایل محدث نوری بر عدم بازگشت در اربعین اول

محدث نوری می گوید: رسیدن اهل بیت در اربعین اول به کربلا، بنابر آنچه که سید

بن طاووس نقل کرده است، با امور بسیار و اخبار متعدد و

(صفحه ۷۳)

تصریح برخی از عالمان منافات دارد:

سیر حوادث و ناسازگاری زمانی

سیر حوادث و ناسازگاری زمانی

سید بن طاووس پس از مدتی به برخی اشتباهات نقل خود پی برد؛ از این رو در کتاب اقبال پس از اشاره به آنچه که سابقاً در لهوف نوشته است، آن را بعید دانسته و ادله‌ی خود را این گونه بیان کرده است:

ارسال نامه‌ی کسب تکلیف

ارسال نامه‌ی کسب تکلیف

ارسال نامه‌ی کسب تکلیف از سوی ابن زیاد به یزید و دریافت پاسخ آن، در مدت زمان وجود اهل بیت در کوفه، به حدود بیست روز و یا بیشتر نیاز دارد.

- در پاسخ گفته می‌شود:

۱. سید در اقبال اصل مسئله‌ی بازگشت در اربعین اول را بنابر نقل برخی از اخبار بعید می‌داند، بدون آن که اشاره‌ای به مطلب خود در لهوف کند و یا آن را نفی کند؛ بنابراین، ایشان منکر نوشته‌ی خود در لهوف نیست که اصل بازگشت - بدون اشاره به زمان آن - را مطرح ساخته است.

۲. مرحوم قاضی طباطبایی پاسخ می‌دهد:

استیذان ابن زیاد از یزید پلید درباره‌ی اسراء، به واسطه‌ی کبوتران نامه بر بوده و انکار محدث نوری و ادعای وی که استفاده از کبوتر، از اواخر دوران بنی عباس آغاز شده و از زمان فاطمین در موصل روی کار آمده است، ادعای بی‌وجه و خالی از تحقیق

(صفحه ۷۴)

است (۱)، افزون بر این که پیک نیز می توانست در سه روز مسافت بین کوفه و شام را طی کند؛ همچنان که در خبر بسر بن ارطاه خواهد آمد.

- فرمایش مرحوم محدث نوری خالی از وجه نیست و شواهدی بر آن وجود دارد:

۱. ابن کثیر درباره ی نورالدین محمودی زنگی چنین آورده است:

اتخذ نورالدین الحمام الهوادی، و ذلك لامتداد مملکته و اتساعها، فانه ملک من حد النوبه الی همدان لا يتخللها الی بلاد الفرنج،

و کلهم تحت قهره و هدنته، و لذلك اتخذ فی کل قلعه و حصن الحمام الی تحمل الرسائل الی الآفاق فی أسرع مده، و أیسر عده؛

نورالدین، کبوتران تیز پرواز را به کار گرفت و علت آن پهناوری و گستره ی وسیع دایره ی حکمرانی وی بود؛ زیرا مملکت وی از یک سو از حد نوبه (در مصر) به همدان به صورت یکپارچه بود، که تا حدود شهرهای فرنگ می رسید، و تمامی این مناطق زیر سیطره ی وی قرار داشت. از این رو در هر قلعه ای کبوتران نامه بر قرار داد که در کوتاه ترین زمان و به راحتی نامه ها را می رساندند. (۲).

و در جای دیگر می نویسد:

و جعل فیها الحمام الهوادی الی تطلعه فی أسرع مده؛

و در آن کبوتران تیز پرواز قرار داد که گزارش ها را در

(صفحه ۷۵)

سریع ترین زمان به وی می رساندند. (۳).

۲. ابن عساکر درباره ی مدت زمان رسیدن خبر مرگ هارون به فرزندش امین می نویسد:

و منذ یوم توفی الرشید الی یوم وصل الخبر الی الامین اثنا عشر یوما؛

و از روز مرگ هارون الرشید تا روز رسیدن خبر مرگ او به امین، فرزند دوازده روز طول کشید. (۴).

و اگر به کارگیری کبوتران نامه بر در آن زمان معمول بود، باید این رویداد مهم سیاسی پیش از این به بغداد می رسید.

(۱) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۲۸.

(۲) البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۳۳۴.

(۳) همان، ج ۱۲، ص ۳۴۶.

(۴) تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۶، ص ۲۲۸.

اقامت یک ماهه ی اهل بیت در شام

اقامت یک ماهه ی اهل بیت در شام

مدت اقامت اهل بیت در شام، بنابر نقل برخی اخبار (۱) یک ماه بوده است. (۲).

مرحوم قاضی طباطبایی می نویسد:

جهت استبعاد مرحوم سید، بنابر نقلی است که اسرا یک ماه در

شام مانده باشند، چنانچه خودش فرموده است، ولی نه ناقل آن معلوم است و نه در روایتی و تاریخی که قابل اعتماد باشد نقل کرده اند؛ بلکه تواریخ معتبر تصریح کرده اند که بیشتر از چند روز نمانده اند هشت روز یا نهایت به قول طبری ده روز

(صفحه ۷۶)

مانده اند. (۳).

- فرمایش ایشان با توجه به مطالب زیر قابل مناقشه است:

۱. خود مرحوم قاضی طباطبایی در مقام رد نظر محدث نوری مبنی بر ضعف نقل لهوف، پاسخ می دهد که ایشان با آن شخصیت والایی که دارند، و با آن شدت احتیاطهایی که روا می دارند، مطلبی بدون دلیل نمی نویسند. حتما مأخذ آن را دیده، ولی ذکر ننموده اند. همین پاسخ به خود ایشان داده می شود! و گفته می شود که ابن طاووس نیز مأخذ اقامت یک ماهه ی اهل بیت در شام را دیده اند و بر آن اعتماد کرده اند، گر چه نام مستند خود را نیاورده است.

۲. قاضی نعمان (م ۳۶۳) در کتاب شرح الأخبار خبری را آورده است که براساس آن، اهل بیت مدت یک ماه ونیم در شام توقف داشته اند. او پس از ذکر گریه ی نمایشی یزید می نویسد:

و قيل ان ذلك بعد ان اجلسهن في منزل لا يکنهن من برد و لا حر، فأقاموا شهرا و نصف، حتى اقشرت وجوههن من حر الشمس، ثم أطلقهن؛

گفته شده است که: این مطلب پس از آنی بود که یزید ایشان را در خانه ای قرار داده بود که آنان را از سرما و گرما نگاه نمی داشت و در آن جا یک ماه و نیم اقامت داشتند، تا

آن جا که رنگ صورت آنان از گرمای خورشید دگرگون شد و پس از آن آزادشان ساخت. (۴).

(صفحه ۷۷)

گویا مرحوم قاضی طباطبایی به این

مطلب نظر انداخته و با بی اعتنایی می گوید:

و در بعضی از کتابهای فرقه ی اسماعیلیه دیدم که یک ماه و نیم توقف کردند، این قول نیز علاوه بر این که با قول یک ماه ماندن نمی سازد، قابل اعتماد نیست، نظر به شواهدی که ذکر خواهد شد. (۵).

- ولی نقل قاضی نعمان کمتر از نقل طبری نیست و از جهاتی رجحان دارد. (۶) افزون بر اینکه این قول، به طریق اولی با قول ابن طاووس مبنی بر ماندن یک ماهه می سازد؛ چون علاوه ی بر آن زیاده نیز دارد.

(۱) ر. ک: اقبال الاعمال، ص ۵۸۹.

(۲) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۵.

(۳) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۲۹.

(۴) شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۶۹.

(۵) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۰ (پاورقی).

(۶) مرحوم محدث متبع حاج شیخ عباس قمی قدس سره می نویسد: «أبوحنیفه الشیعه، و یقال له أبوحنیفه المغربی، و هو القاضی النعمان بن أبی عبدالله محمد بن منصور القاضی بمصر، کان مالکیا أولا، ثم اهتدی و صار امامیا و صنف علی طریق الشیعه کتبا منها کتاب دعائم الاسلام و کان - كما قال ابن خلکان نقلا من ابن زولاق - فی غایه الفضل، من أهل القرآن و العلم بمعانیه، عالما بوجوه الفقه و علم اختلاف الفقهاء و اللغه و الشعر الفحل و المعرفه بأیام الناس مع عقل و انصاف، و ألف لأهل البیت علیهم السلام من الکتب آلاف أوراق بأحسن تألیف، و له ردود علی المخالفین، و له رد علی أبی حنیفه و علی مالک و الشافعی و علی ابن سریج، و کتاب اختلاف الفقهاء، و ینتصر فیه لأهل البیت علیهم السلام، و له القصیده لقبها بالمنتخبه، و کان ملازما صحبه المعز أبی تمیم معد بن منصور، و لما وصل

من افریقیه الی الدیار المصریه کان معه، و لم تطل مدته و مات فی مستهل رجب بمصر سنه ۳۶۳ هـ. (ر. ک: الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۵۷).

ناسازگاری زمانی

ناسازگاری زمانی

محدث نوری می گوید:

عجب از ایشان (۱) است که خود مسئله ارسال نامه ی کسب تکلیف

(صفحه ۷۸)

از سوی ابن زیاد به یزید مطرح ساخته و در عین حال مسئله ی بازگشت به کربلا و ملاقات با جابر را مطرح ساخته است و این دو هیچ گاه قابل جمع نیست (۲).

- البته این دو قابل جمع است، و توضیح آن خواهد آمد.

(۱) مقصود، سید بن طاووس است.

(۲) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۶.

عدم ذکر ماجرا در کتابهای تاریخی

عدم ذکر ماجرا در کتابهای تاریخی

محدث نوری می گوید:

احدی از اجلای فن حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ، در سیاق ذکر مقتل اشاره به این قصه نکردند؛ با آن که ذکر آن از جهاتی شایسته و محل اعتنا بود؛ بلکه از سیاق کلامشان انکار آن معلوم می شود! (۱).

وی آن گاه کلام شیخ مفید بر استقرار اهل بیت در خانه ای متصل به خانه ی یزید در شام، و سپس حرکت دادن ایشان به سمت مدینه را نقل می کند و در پایان چنین نتیجه می گیرد:

و نشود که ایشان در سیر خود به کربلا روند و جابر را ملاقات کنند و چند روز عزاداری کنند و شیخ مفید آن را در محل معتمدی ندیده باشد، یا دیده و در این مقام اشاره به آن نکند. و قریب به همین عبارت را ابن اثیر در کامل التواریخ ذکر کرده و طبری نیز در تاریخ خود که از تواریخ معتبره است مختصری در این مقام گفته و در هیچ یک اثری از سفر عراق نیست. (۲).

- در پاسخ باید گفت که:

اولاً، عدم ذکر غیر از ذکر عدم است، و نمی توان آن را دلیل عدم بازگشت اهل بیت به کربلا دانست و نمی توان از آن، انکار ایشان را فهمید.

ثانیاً، تمسک به کلام شیخ مفید بدون در نظر داشتن شیوه ی ایشان در نگارش تاریخ، کارساز نیست. روش ایشان در تاریخ شبیه با روش فقهی متداول است. بنا به تصریح شهید قاضی طباطبایی، روش ایشان ذکر اخبار و حوادث مسند است. اگر چه خلاف مشهور باشد.

شیخ مفید در اول الارشاد چنین می نویسد:

و متحر فیه الایجاز و الاختصار حسب ما اثرت من ذلک و التمسک؛

و نهایت کوشش خود را در خلاصه نویسی مطالب بر طبق آنچه که به من رسیده و جست و جو نمودم به کار بستم. (۳).

بنابراین، اتقان کار شیخ مفید جای مناقشه ندارد. اما عدم ذکر ایشان بدان جهت است که با روش او در نگارش تاریخ نمی سازد، نه آن که منکر آن باشد.

ثالثاً، در اول بحث، سخنان بزرگانی چون ابوریحان بیرونی و شیخ بهایی را مبنی بر بازگشت اهل بیت به کربلا آوردیم و با توجه به آن، سلب کلی کلام ایشان مبنی بر عدم ذکر احدی از اجلای فن حدیث و ارباب سیر و تواریخ ساقط می شود.

(۱) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۶.

(۲) همان، ص ۱۴۷.

(۳) الارشاد، ج ۱، ص ۴.

روایت بازگشت اهل بیت به مدینه در بیستم صفر

روایت بازگشت اهل بیت به مدینه در بیستم صفر

شیخ مفید در مسار الشیعه در وقایع ماه صفر فرموده است:

(صفحه ۸۰)

و فی الیوم العشرین منه کان رجوع حرم سیدنا و مولانا اَبی عبدالله الحسین علیه السلام من الشام الی مدینه الرسول صلی الله علیه و آله، وهو الیوم الذی ورد فیہ جابر بن عبدالله الأنصاری صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله من المدینه الی کربلاء لزیاره قبر اَبی عبدالله الحسین علیه السلام، فکان أول من زاره من المسلمین، و یستحب زیارته صلی الله علیه و آله؛

در روز بیستم

ماه صفر، اهل بیت سید و مولای ما اباعبدالله الحسین علیه السلام از شام به سوی مدینه ی پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشتند و این روزی است که جابر بن عبدالله انصاری، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد زیارت قبر اباعبدالله الحسین علیه السلام از مدینه به کربلا وارد شد و او نخستین مسلمانی است که به زیارت وی شتافت، و زیارت آن حضرت در این روز مستحب است. (۱).

و قریب همین عبارت را شیخ طوسی در مصباح متعجد و علامه ی حلی در منهاج الصلاح و کفعمی در دو موضوع از مصباح خود ذکر کرده و ظاهر عبارت آن است که روز اربعین از شام بیرون آمدند، نه آن که وارد مدینه شدند؛ چنان که بعضی توهم کردند. (۲) چه از دمشق تا مدینه کمتر از یک ماه سیر قافله ی متعارف نشود، بخصوص آن قافله که حسب دستورالعمل یزید به نعمان با آن رفتار نمود، و بعد ما بین این دو بلد زیاده از دویست فرسخ است و اگر مراد آن بود، تغییر عبارت نمی داد و در حق جابر که اختلافی در ورود او در روز اربعین نیست، به

(صفحه ۸۱)

«ورود» و در این جا به «رجوع» تعبیر نمی فرمود و در هر حال، این کلمات صریحی است در نیامدن ایشان به کربلا؛ و الا ذکر آن در وقایع ماه صفر از جهاتی اولی بود. (۳).

- گر چه برداشت ایشان از کلام شیخ مفید مبنی بر این که روز بیستم ماه صفر، روز خروج ایشان از شام به سمت مدینه، و نه روز ورود ایشان به مدینه، بوده است، صحیح و ایشان دقت به جایی در فرق بین

کلمات «رجوع» و «ورود» به خرج داده اند، ولی:

اولا: کلام شیخ مفید صراحتی بر عدم ورودشان به کربلا ندارد؛ چه آن که از عدم ذکر، صراحت را نمی توان فهمید.

ثانیا: باید شیوه ی شیخ مفید در نگارش وقایع تاریخی را در نظر داشت.

ثالثا: درباره ی امکان سیر از شام به مدینه در مدت زمانی کمتر از یک ماه، شهید قاضی طباطبایی شواهد متعددی آورده است.

(۱) مسار الشیعه، ص ۶۲.

(۲) ظاهرا منظور ایشان، سید بن طاووس در اقبال الاعمال می باشد.

(۳) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۷.

عدم ذکر ملاقات جابر با اهل بیت در روایت

عدم ذکر ملاقات جابر با اهل بیت در روایت

تفصیل ورود جابر در کربلای معلی در دو کتاب معتبر موجود است، و ابدا ذکر از ورود اهل بیت طهارت علیهم السلام و ملاقات ایشان با جابر در آن جا نیست. (۱).

و پس از ذکر خبر بشاره المصطفی می نویسد:

و از این خبر شریف معتبر معلوم می شود جابر چند ساعتی بیش در آن جا درنگ نکرد و کسی را ملاقات نمود و به حسب

(صفحه ۸۲)

عادت نشود که اهل بیت وارد شوند و با جابر ملاقات کنند و عطیه در نقل چگونگی آن سفر زیارت با جابر، ابدا اشاره ای به آن نکند. (۲).

و پس از آوردن روایت مصباح الزائر نوشته است:

و گمان ندارم صاحب عقل سلیمی باور کند که حضرت سجاد علیه السلام به آن جا بیاید و در ظاهر، اول زیارت آن جناب باشد، و اشاره ای به آن نشود، و زیارتی و سخنی از

آن حضرت نقل نکند و از جابر نقل زیارت کند، که تاکنون شیعیان در آن روز به آن عمل کنند. (۳).

- توجه به نکات زیر جالب است:

۱. ایشان سابقا کتاب مصباح الزائر را به خاطر نگارش یافتن در

دوره ی نوجوانی سید بن طاوس، کتابی غیر متقن دانسته بود (۴)، و در این جا آن را معتبر می داند!

۲. استبعاد محدث نوری به جاست، ولی عدم ذکر عطیه، وجهی دارد که خواهد آمد.

(۱) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۸.

(۲) همان، ص ۱۴۹.

(۳) همان.

(۴) لؤلؤ و مرجان، ص ۱۴۴.

حرکت اهل بیت از راه سلطانی

حرکت اهل بیت از راه سلطانی

مسیر حرکت ایشان از کوفه به سمت شام از «راه سلطانی» بوده است و این مطلب شواهد و مؤیدهایی دارد که با در نظر داشتن مجموعه ی آنها و با عنایت به عدم وجود معارض از اخبار و کلمات

(صفحه ۸۳)

اصحاب، این نتیجه گرفته می شود که برخی را می آوریم:

الف. نقل ابی مخنف؛ گرچه اصل مقتل ابی مخنف که در نهایت اعتبار است در دست نیست و آنچه که موجود است دستخوش تغییراتی شده است و آن را از اعتبار و اعتماد انداخته است، ولی ملاحظه ی نسخه های متعدد این کتاب، گویای این حقیقت است که اهل بیت را از راه تکریت و موصل و نصیبین و حلب، که همان راه سلطانی است، به شام برده اند. این راه غالباً آباد و از دهکده های بسیار و شهرهای آباد می گذرد و از کوفه تا شام حدود چهل منزل دارد و قضایای متعدد و برخی کرامات در ایام سیر از آن راه، نقل شده است که نمی توان همه ی آن ها را نادرست انگاشت؛ خصوصاً آن که انگیزه ای برای جعل هم در کار نبوده است.

ب. برای عبور دادن اهل بیت از راه سلطانی، شواهد صحیح دیگری نیز وجود دارد، چون قضیه ی راهب قنسرین و بروز کراماتی تاز سر مبارک در آن مکان، همان گونه که ابن شهر آشوب در مناقب (۱) ذکر کرده است. قنسرین در یک منزلی حلب

است که در سال ۳۵۱ به دلیل غارت روم خراب گردید.

ج. یحیی یهودی حرانی تلاوت قرآن را از سر منور در هنگام عبور از آن جا شنید و اسلام آورد و سرانجام به شهادت رسید. «حران» شهری است در شرق فرات در بلاد جزیره (بین فرات و دجله) و نیز نام قریه ای است از توابع حلب.

(صفحه ۸۴)

د. عالم جلیل بصیر، عمادالدین حسن بن علی طبرسی (۲) در کتاب کامل السقیفه که معروف به کامل بهایی است چنین آورده است: «در آن سیر به آمد و موصل و نصیبین و

بعلبک و میافارقین و شیزر عبور نمودند. (۳) وی ماجراهایی را برای آن منازل نقل کرده است.

«آمد» کنار دجله است مثل «موصل»، و «بعلبک» در سه منزلی شام است، و «میافارقین» نزدیک دیار بکر (از بلاد جزیره) است. و «شیزر» نزدیک حماه بین شام و حلب است.

ه. ملا حسین کاشفی نیز قضایای گوناگونی از ماجراهای عبور دادن اهل بیت از این منازل را در کتاب روضه الشهداء نقل نموده است.

نتیجه: با ملاحظه ی این سیر، و در نظر داشتن کمترین مدت زمان توقف اهل بیت در کوفه و شام، بازگشت در اربعین اول از محالات و ممتنعات خواهد بود.

اگر از این مطلب نیز چشم پوشیم، بنابر فرض سیر ایشان از مسیر «بریه» و غربی فرات نیز، بازگشت در اربعین اول ممتنع خواهد بود، چون حد فاصل بین کوفه تا شام به خط مستقیم ۱۷۵ فرسخ است. ورود اهل بیت به کوفه، روز دوازدهم محرم و تشکیل مجلس ابن زیاد در روز سیزدهم بوده است. بنابر گفته سید بن طاووس در اقبال، رفتن قاصد از کوفه تا شام و بازگشت

(صفحه ۸۵)

وی به کوفه

کمتر از بیست روز امکان ندارد. و مسئله ی اعزام پیک و بازگشت او را دیگرانی چون ابن اثیر در کامل آورده اند. (۴).

اما احتمال فرستادن کبوتر نامه رسان نیز قابل تصور نیست؛ چون در آن دوره این کار معمول نبوده است و از کتاب نائم الحمائم اثر محیی الدین ابن عبد الظاهر استفاده می

شود که نخستین پادشاهی که آن را از موصل نقل کرد، نورالدین محمود بن زنگی در سال ۵۶۵ بوده است.

و بنا بر نقل اقبال، مدت زندان ایشان در شام یک ماه بوده است و بعد از بیرون آمدن، بنا بر نقل کامل بهایی، هفت روز مشغول عزاداری بودند. (۵) و بنا بر نقل طبری، یزید ده روز ایشان را در خانه ی خود نگاه داشت و آن گاه ایشان را روانه ساخت و هنگام بازگشت با کمال اکرام و اجلال در شب سیر می کردند؛ چنان که از کلام شیخ مفید و دیگران استفاده می شود، اگر در هر شب، هشت فرسخ بر همان خط مستقیم سیر کرده باشند، مدت سیر نزدیک به ۲۲ روز خواهد بود و حال آن که حرکت در آن مسیر به خاطر کمبود آب و سایر مایحتاج برای قافله ای که زنان و کودکان و ضعیفان را همراه دارد، میسر نیست. (۶).

- این وجه را مهم ترین دلیل محدث نوری باید دانست، که انصافاً از تحقیق خوبی برخوردار است و چون به نتیجه ی امتناع رسیده است، پژوهشگرانی چون شهید قاضی طباطبایی را به تکاپو انداخته است، که

(صفحه ۸۶)

ادله و پاسخ ایشان را به طور مستقل خواهیم آورد و تنها به این گفته ایشان بسنده می کنیم:

اما نظر محدث نوری، مبنی بر اینکه کسب تکلیف پسر مرجانه از یزید و رفت

و برگشت پیک، که مدت زمانی حدود بیست روز را می طلبد، و اقامت یک ماهه ی اهل بیت در شام، بازگشت اهل بیت به کربلا را در اربعین مستبعد و غیر ممکن می سازد، پاسخ آن این است:

۱. ممکن است که پیک در طی حدود سه روز این مسیر را پی $\text{R}\ddot{\text{U}}\text{Q}$ همان گونه که در خبر بسر بن ارطاه معلوم گردید.

۲. ممکن است که این کسب تکلیف توسط کبوتر نامه بر حاصل گردیده باشد؛ چون اول کسی که کبوتر را بدین منظور به خدمت گرفت، نوح پیامبر علیه السلام بود، پس از او سلیمان علیه السلام، و همچنین ایرانیان از آن بهره می گرفتند؛ بنابراین، به کارگیری کبوتران نامه بر در آن زمان متداول بود.

۳. دلیلی معتبر مبنی بر اقامت یک ماهه ی اهل بیت علیهم السلام در شام نداریم؛ بلکه کتابهای تاریخی تصریح می کند که آنان چند روزی بین هشت تا ده روز در آن جا بودند. (۷).

(۱) ر. ک: المناقب، ج ۴، ص ۶۰.

(۲) طبری صحیح است، منسوب به طبرستان و طبرسی منسوب به طبرس معرب تفرش است.

(۳) ر. ک: کامل بهایی، ص ۲۹۱.

(۴) ر. ک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۳۷.

(۵) کامل بهایی، ص ۳۰۲.

(۶) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۳ - ۱۵۰.

(۷) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۲۹.

چرا جابر باید نخستین زائر باشد؟

چرا جابر باید نخستین زائر باشد؟

اگر حضرت امام سجاد علیه السلام و مردان بنی هاشم و جابر بن عبدالله انصاری در یک روز، بلکه در یک وقت به زیارت قبر حضرت

(صفحه ۸۷)

امام حسین علیه السلام مشرف شدند، پس مناسب نبود که جابر را نخستین زائر آن حضرت بدانند و آن را از مناقب وی شمردند. (۱).

- در پاسخ باید بگوییم که از ظهور کلام ابن طاووس فهمیده می شود

که جابر زودتر از کاروان اسیران شام به کربلا رسیده است:

فوصلوا الی موضع المصرع، فوجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری و جماعه من بنی هاشم و رجالا من آل رسول الله صلی الله علیه و آله قد وردوا لزیاره قبر الحسین علیه السلام، فوافوا فی وقت واحد، وتلاقوا بالبكاء و الحزن و اللطم...؛

اهل بیت علیهم السلام به جایگاه شهادت امام حسین علیه السلام رسیدند، و جابر بن عبدالله انصاری و گروهی از بنی هاشم و مردانی از آل پیامبر صلی الله علیه و آله را یافتند که به زیارت قبر آن حضرت آمده اند. پس در یک وقت به هم رسیدند و به عزا و گریه و ناله و لطم پرداختند.... (۲).

مطابق این عبارت هنگام ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا، جابر و همراهان در آن جا حاضر بودند و گویا جمله ی فوافوا فی وقت واحد، ایشان را به این شبهه انداخته است. با ملاحظه ی دو کلمه «فوصلوا» و «فوجدوا» در سیاق کلام، این عبارت ناظر به اجتماعشان

در یک زمان و گریه وزاریشان است، نه آن که اصل رسیدن همه ی آنان را در یک زمان برساند.

اگر پرسش این گونه مطرح می شد سزاوارتر بود: اگر جابر با دیگران از بنی هاشم در کربلا حاضر بودند، پس چرا جابر را نخستین زائر آن حضرت دانسته اند؟

(صفحه ۸۸)

و پاسخ این پرسش آن است که:

۱. ممکن است جابر پیش از ایشان به کربلا رسیده باشد و این افراد پس از جابر و پیش از ورود اهل بیت علیهم السلام به کربلا رسیده باشند؛

۲. شخصیت برجسته ی جابر، دیگران را تحت الشعاع قرار داده باشد؛

۳. بنابر نظری که اختیار می کنیم، چنانچه این افراد، هم زمان با جابر به کربلا رسیده باشند، باز جابر نخستین زائر است که توضیح

آن خواهد آمد.

(۱) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۴.

(۲) اللهوف، ص ۲۲۵.

سرانجام کار

سرانجام کار

محدث نوری در این دلیل خود، سه مطلب را بازگو می کند:

الف. در شام سخنی از بازگشت به کربلا نبود؛ پس از ابراز پشیمانی ظاهری یزید و عذرخواهی او، اهل بیت علیهم السلام را مخیر کرد که یا در شام بمانند و یا به وطن اصلی خود مدینه بازگردند و اهل بیت بازگشت به مدینه را برگزیدند و آنان شام را به عزم مدینه ترک کردند و در آن جا اصلا سخنی از بازگشت به کربلا مطرح نبود.

- در پاسخ می گوئیم:

اولا: پرسش یزید از اقامت دایمی ایشان در یکی از این دو مورد بود و این منافات با عبور از کربلا در مسیر بازگشت به وطن اصلی خود (مدینه) ندارد؛ بنابراین، این سخن که اهل بیت شام را به قصد مدینه ترک کردند، کاملا صحیح است و منافات با آنچه که واقع شد ندارد.

ثانیا: ممکن است گفته شود پس از صدور امر یزید مبنی بر رعایت حال افراد این کاروان و بهبودی رفتار با ایشان، این نظر بعدا برای اهل بیت

(صفحه ۸۹)

حاصل شد که از فرصت استفاده کنند و برای تجدید پیمان به کربلا بازگردند.

ب. عدم وجود قدر مشترک در راه؛ در خود شام، راه عراق از راه حجاز جدا می شود و قدر مشترکی ندارند. چنانچه از مترددین شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم می شود.

- پاسخ آن است که:

اولاً: وجود قدر مشترک، از کلام سید بن طاووس در لهوف استفاده می شود و حال آن که بنابر نقل ابن نما در مثير الأحزان ذکر می شود از قدر مشترک در راه نیست. بنابراین چنانچه اهل بیت از خود

شام قصد عزیمت به کربلا را گرفته باشند، می توانستند از مسیر شمال دمشق خارج شده، و با پیمودن راه آباد سلطانی (که قدر مشترک ندارد) به کربلا بازگردند.

ثانیاً: بنابر وجود قدر مشترک، ایشان اعتماد بر سخن کسانی می کنند که در دوره ی وی راه را پیموده یا دیده اند، و حال آن که ایجاد راهها و تعیین مسیر آن در هر زمان، با توجه به مصالح عمومی تعیین و اجرا می گردد و اکتفا به قول مترددین در این زمان سرایت دادن آن برای آن زمان، فنی نیست.

و از این مطلب پاسخ ملاحظه ی طول بلاد هم روشن می شود؛ چون فرض مسئله در سیر زمینی است، نه هوایی!

ثالثاً: ملاحظه ی نقشه ی جغرافیایی، وجود قدر مشترک را در یک مسیر شام به عراق تایید می کند، پس از خروج از دمشق و سپری ساختن حدود ۱۱۵ کیلومتر از سمت جنوب، در منطقه ی «بصری» راه شام به کوفه و کربلا (طریق بادیه الشام) از راه شام به مدینه جدا می گردد. بلی، چنان که از راه

(صفحه ۹۰)

سلطانی خواسته باشند به کربلا بروند، باید از سمت شمال دمشق خارج شوند و آن راه، قدر مشترکی با راه حجاز ندارد.

ج. استبعاد پذیرش یزید در صورت درخواست؛ گمان نمی رود که اگر اهل بیت علیهم السلام از یزید درخواست بازگشت به کربلا نمایند، او با آن خبث سریره و پلیدی فطرتش بپذیرد. (۱).

- با توجه به روشنگریها و تأثیر فوق العاده ی اهل بیت علیهم السلام در مدت اقامتشان در شام و ترس یزید از تغییر معادله ی قدرت و نابودی حکومت، که منجر به تغییر تاکتیک یزید و ابراز پشیمانی و تغییر رفتار با اهل بیت شد (۲)، چنانچه اهل بیت علیهم السلام از او خواسته باشند

که به کربلا بازگردند، بعید است که نپذیرد.

گرچه تاریخ همچون درخواستی را ثبت نکرده است، اما ابن سعد روایت کرده است که یزید به همراهان کاروان دستور داده بود که اهل بیت را در هر جا و هر مکانی که خواسته باشند فرود آورند (۳)، پس بعید نیست که اهل بیت از همان ابتدا و در خود شام و یا پس از خروج از آن، درخواست رفتن به کربلا را داشته باشند و آنان، بستر لازم را فراهم آورند.

(۱) ر. ک: لؤلؤ و مرجان، ص ۱۵۴.

(۲) ر. ک: الركب الحسينی فی الشام و منها الی المدینه المنوره؛ ص ۲۶۳ - ۲۳۵، بخش المظلوم ینتصر.

(۳) الطبقات الکبری (ترجمه الامام الحسین علیه السلام و مقتله من القسم غیر المطبوع)، ص ۸۴.

بررسی دلایل شهید قاضی طباطبایی بر امکان بازگشت

بررسی دلایل شهید قاضی طباطبایی بر امکان بازگشت

مرحوم آیت الله شهید سید محمدعلی قاضی طباطبایی، نهایت کوشش خود را در اثبات بازگشت اهل بیت به کربلا در اربعین اول به خرج

(صفحه ۹۱)

داده و با رنج تتبع و پژوهش بزرگی که انجام داده اند، کتابی گرانسنگ را تقدیم کرده اند، و به خصوص در پاسخ دلیل پنجم محدث نوری شواهد متعددی را ذکر کرده اند، که تنها به ذکر چکیده ی آن می پردازیم:

شهرت

شهرت

- از علمای امامیه تا قرن هفتم هجری، هیچ گونه شبهه و اشکالی در این موضوع دیده نمی شود و نخستین کسی که شبهه کرده سید بن طاووس در کتاب اقبال بوده است. (۱)

- از ظرایف این است که قائلان به عدم بازگشت اهل بیت به کربلا به ابن طاووس حمله می کنند که وی جریان بازگشت و ملاقات را از راوی مجهول روایت کرده و روایت وی را در لهوف نمی پذیرند، و موافقان مسئله نیز استبعاد سید بن طاووس را در اقبال نمی پذیرند؛ بنابراین، سید بن طاووس هدف آماج حمله های موافقان و مخالفان در این مسئله قرار گرفته است!

- مشهور میان علمای امامیه آن است که سر مبارک سیدالشهداء علیه السلام را امام سجاد علیه السلام، چهل روز پس از شهادت، در روز اربعین اول آورده است و به جسد اطیب و اطهرش در کربلا ملحق فرموده است. (۲).

- اگر بپذیریم که علامه ی مجلسی ادعای شهرت در مسئله را نموده باشد، باز خود ایشان از آن روی گردانده و نمی پذیرد؛ گر چه شهرت آن نزد

(صفحه ۹۲)

مردم شیعه، فی الجمله مسلم بوده وهست، و کسانی که چون مناوی و شبلنجی و دیگران، آن را نقل کرده اند.

(۱) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۲.

(۲) همان، ص ۴.

شواهد تاریخی

شواهد تاریخی

شهید قاضی طباطبایی می فرماید:

این بعید شمردن آنها از عدم توجه به جریان حال و رفتن و آمدن در آن زمان است و اگر با تعمق در تاریخ آن زمان بنگریم، خواهیم دید که در ظرف چند روز از عراق به شام و بالعکس می رفتند و برمی گشتند و با ملاحظه ی تاریخ، شواهد زیادی پیدا می شود که با شترهای ذلول حجاز و اسبهای عربی تندتاز، مسافتهای طول و دراز

را در اندک مدتی طی می کرده اند؛ حتی می توان گفت که زمان ما آن شترها و اسبها نایاب شده و بلکه از بین رفته اند!... شواهد زیادی در تاریخ وجود دارد که در ظرف ده روز و هشت روز و بلکه یک هفته از عراق به شام و از شام مراجعت به عراق می کردند و حتی در زمان حاضر نیز آثاری از آن سرعت سیرها باقی و هنوز در نژاد اصیل عربی نمونه ای وجود دارد و بنابراین در ذیل به موارد زیاد گذشته و حال اشاره می شود:

وجود راه مستقیم بین شام و عراق و سیر عربهای عقیل

وجود راه مستقیم بین شام و عراق و سیر عربهای عقیل

راهی میان شام و عراق است که راست و مستقیم باشد و عربهای عقیل در زمان ما از آن راه می روند، و در مدت یک هفته به عراق می رسند.

(صفحه ۹۳)

مرحوم سید امین در اعیان الشیعه به این مطلب اشاره و آن را تصدیق می کند و خود آن مرحوم ساکن دمشق و از اهل شام و جبل عامل است و بهتر آشنا به احوال و اوضاع آن سامان بود... و چون غالب عجمها از احوال راههای صحرای کبیر میان عراق و شام بی اطلاع هستند و خبر ندارند، لذا شبهه ها و اشکالها در مراجعت اسرای خاندان رسالت و آمدنشان به عراق در اذهان آنها پیدا شده و قضیه ی اربعین را از محالات شمرده اند. (۱)

- اولاً: خود ایشان تصریح می کند که نخستین کسی که طرح شبهه نمود سید بن طاووس بود و شکی نیست که ایشان عرب و از اهل حله بوده است و پس از او به علامه مجلسی و محدث نوری و دیگر علمای عجم سرایت کرده است!

ثانیا: این راه همان

راه بادیه الشام است، که از سمت غرب فرات به طور مستقیم ما بین عراق و شام است، ولی سخن در این است که آیا شواهدی مبنی بر سیر حرکت اهل بیت از کوفه به شام در این مسیر در دست هست یا نه؟ پاسخ منفی است. بنابراین، پاسخ شاهد بعدی نیز روشن می گردد.

(۱) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۳.

سیر عربهای صلیب

سیر عربهای صلیب

عربهای صلیب حوران (که در جنوب دمشق قرار دارد، و مرکز آن «بصری» است)، در ظرف هشت روز به نجف اشرف در عراق می رسند، این موضوع را نیز سید امین عاملی تصدیق فرموده

(صفحه ۹۴)

است. (۱).

(۱) ر. ک: تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۳.

جریان میثم تمار و خبر دادن از مرگ معاویه

جریان میثم تمار و خبر دادن از مرگ معاویه

با استناد به جریان میثم تمار (۱) معلوم می شود که خبر مرگ معاویه در طی یک هفته از شام به کوفه رسیده است. (۲).

(۱) ر. ک: اختیار معرفه الرجال، ج ۱، ص ۲۹۳، شماره ی ۱۳۵؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۶۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۰۴.

(۲) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۴.

رسیدن خبر مرگ معاویه به مدینه

رسیدن خبر مرگ معاویه به مدینه

مشهور و بلکه مسلم است که معاویه در پانزدهم رجب سال ۶۰ هجری مرد و یزید به والی مدینه این خبر را اطلاع داد و به وی دستور داد که از حضرت سیدالشهدا علیه السلام بیعت بگیرد. حاکم مدینه نیز امام را دعوت نمود و مرگ معاویه را اطلاع داد و بیعت با یزید را به امام پیشنهاد نمود و امام امتناع ورزید... و در ۲۸ رجب سال ۶۰ هجری آن حضرت از مدینه خارج شد (۱) و عازم مکه گردید. میان مرگ معاویه و خارج شدن امام از مدینه، سیزده روز فاصله است، که تمامی این جریانات در طی این ایام واقع شده است؛ در صورتی که فاصله ی شام تا حجاز از فاصله ی شام به عراق بیشتر است. برحسب گفته ی محدث نوری که بایستی بیشتر از بیست روز، فقط خبر رسیدن مرگ معاویه به حجاز (صفحه ۹۵)

طول بکشد و دوباره مکتوب دوم یزید به والی...؛ تمام این ارسال نامه ها و گرفتن پاسخها به واسطه ی کبوتر نامه بر بوده است. (۲).

- اولاً، این پاسخ نمی تواند در جواب محدث نوری مبنی بر عدم به کارگیری کبوتر نامه بر کارگرفتد، و به درد مقام بحث نمی خورد.

ثانیاً، ایشان فرض را بر آن گرفته

است که از طرف یزید دو نامه در زمان در حد فاصل سیزده روز فرستاده شده است و به آن نتیجه گیری رسیده است. ولی این سخن درست نیست؛ چون آنچه که از تاریخ استفاده می شود، این است که نامه ی دوم که در کاغذ کوچک که حاوی بیعت گیری از امام حسین علیه السلام و دیگران است، همراه نامه ی اصلی که متضمن اصل اعلام خبر مرگ معاویه است فرستاده شده است. (۳).

بنابر نوشته ی طبری یزید به ولید نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ من یزید، امیر المؤمنین الی الولید بن عتبه، أما بعد؛ فان معاویه کان عبدا من عباد الله! أکرمه الله و استخلفه و خوله و مکن له، فعاش بقدر و مات بأجل، فرحمه الله، فقد عاش محمودا و مات برا تقیا!، و السلام» و کتب الیه فی صحیفه کأنها أذن فأره: أما بعد، فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و عبدالله بن الزبیر بالبیعه أظنا شدیدا، لیست فیه رخصه حتی یبایعوا، والسلام؛

به نام خداوند بخشاینده ی بخشایش گر. این نامه از سوی یزید امیر مؤمنان! به ولید بن عتبه است. اما بعد، همانا که معاویه

(صفحه ۹۶)

بنده ای از بندگان خدا بود! خداوند او را گرامی داشته و به او قدرت و حکومت بخشید! و او به قدر معلوم زیست و در اجل محتوم مرد. رحمت خدا بر او باد که خوب زیست و نیکو کار و پرهیز کار مرد! والسلام.

و در نامه ای دیگر که به اندازه ی گوش موش کوچک و ریز بود چنین نگاشت: اما بعد، از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر با شدت هر چه تمام تر بیعت بگیر و هیچ راه دیگری جز بیعت برایشان نیست. و السلام (۴).

و

بر فرض ارسال آن در زمانی دیگر، باید آن را پس از خروج آن حضرت از مدینه دانست.

(۱) ر. ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۶.

(۲) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۶.

(۳) ر. ک: الامام الحسین علیه السلام فی المدینه المنوره، ص ۳۳۹.

(۴) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

رفت و برگشت ابوبکره از کوفه به شام

رفت و برگشت ابوبکره از کوفه به شام

طبری نقل کرده است که بسر بن ارطأه ابوبکره را مهلت داد و از کوفه به شام روانه کرد. ابوبکره نزد معاویه آمد و روز هفتم، خبری را که پی آن رفته بود، از معاویه گرفته و در کوفه به بسر رسانید. (۱) از این قضیه معلوم می شود ابوبکره در مدت سه روز و نیم به شام رفته و در ظرف سه روز و نیم به کوفه برگشته و خود را در کوفه به بسر رسانید. (۲)

(صفحه ۹۷)

- بر فرض صحت، سیر از طریق بادیه الشام است، که توسط پیک و با بهره گیری از اسبان تندرو تازه نفس صورت گرفته است، که تازه به قیمت جان آن زبان بسته ها هم تمام می شد!

(۱) طبری می نویسد: «... فرکب أبوبکره الی معاویه و هو بالكوفه، فاستأجل بسرا فأجله أسبوعا ذاهبا و راجعا، فسار سبعة أيام، فقتل تحته دابتين! فکلمه، فکتب معاویه بالكف عنهم...» (ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۲۷).

(۲) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۷ از تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۶.

جریان رهایی مختار

جریان رهایی مختار

در رهایی یافتن مختار ثقفی از زندان عبیدالله بن زیاد آمده است که عمیره نزد یزید رفت و نامه ی عبدالله بن عمر، شوهر خواهر مختار را به یزید رسانید و او نامه ی یزید، مبنی بر دستور آزاد کردن مختار را در مدت یازده روز از دمشق به کوفه رساند. (۱) او می گوید:

و خرجت من دمشق و لم أزل سائرا حتی وصلت الکوفه بعد أحد عشر یوما؛

و از دمشق خارج شده و پیوسته در راه بودم تا آن گاه که پس از یازده روز به کوفه رسیدم.

(۲).

(۱) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۷.

(۲) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۷ به نقل از قره العین ص ۷۴.

جریان عامر بن ربیع

جریان عامر بن ربیع

در قره العین نقل شده که مروان، عامر بن ربیع را با یکصد هزار لشکر از شام برای جنگ با مختار حرکت داد و عامر با تمامی لشکر با جدیت تمام تحرکت کرد و در ده روز به کوفه رسید. (۱).

(صفحه ۹۸)

- اولاً، ظاهر آن است که در هر دو فرض، اینان از طریق بادیه الشام رفته اند.

ثانیاً، ایشان هر دو جریان را از کتاب قره العین فی شرح ثار الحسین علیه السلام، اثر شیخ عبدالله بن محمد نقل می کند، که ما هر دوی آن را در کتاب نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام، اثر اسفراینی (م ۴۱۸) در صفحات ۹۳ و ۱۰۷ یافتیم. و ضعف این کتاب برای اهل فن پوشیده نیست، و از آن جا که این کتاب همراه نور العین در یک مجموعه چاپ شده بود (۲) ممکن است منشأ این توهم شده باشد.

(۱) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۸ به نقل از قره العین ص ۱۲۷.

(۲) الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۷، ص ۷۲؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۵. و گویا این همان نسخه ای است که به خط محمد حسین همدانی و با همت میرزا رضا شیرازی ملک الکتاب سال ۱۲۹۹ هـ - ق در بمبئی به چاپ رسیده است.

سیر حرکت امام حسین از مکه به کربلا

سیر حرکت امام حسین از مکه به کربلا

از مسلمات تاریخ است که أبا عبدالله الحسین علیه السلام در روز هشتم ذی حجه سال شصت از مکه به طرف عراق حرکت کرد. مسافت بین مکه و کوفه در حدود ۳۸۰ فرسخ

است و از قراین بسیار و علایم و امارات نیز معلوم است که امام علیه السلام با سرعت تمام پیش نمی رفت. و در اثنای راه،

بعضی از مردم را که صلاح می دانست به یاری خود دعوت می فرمود. و پس از رسیدن حربن یزید ریاحی به حضور آن حضرت، دو روز راه را بر امام علیه السلام گرفت، و از پانزده فرسخی کوفه در طی مسافت راه مستقیم پیش گرفته بود و در روز دوم محرم سال ۶۱ وارد کربلا شد، و آن مسافت طولانی را از مکه تا کربلا در حدود ۲۴ روز طی

(صفحه ۹۹)

فرمود؛ یعنی روزی پانزده فرسخ راه را به آسانی طی می کرده اند، لابد مراکب شترانی بوده اند در آن زمانها که بسیار تندرو و جماز و ذلول که سیر متعارفی آنها طی آن اندازه مسافت بوده است. (۱).

- توجه به نکات زیر لازم است:

اولا، با توجه به توقف دو روزه ی کاروان در برابر سپاه حر، این مدت را باید کسر نمود؛ بنابراین، آنان در واقع، این مسافت را در مدت ۲۲ روز پیموده اند، که بنابر حساب ایشان ۱۷ / ۲ فرسخ (حدود ۹۵ کیلومتر) در روز را طی کرده اند.

ثانیا، طبق برآورد برخی کارشناسان، کاروان حسینی از مکه به کربلا حدود ۱۴۳۴ کیلومتر (۷ / ۲۶۰ فرسخ) راه را پیموده است؛ بنابراین آنان توانسته اند این مسافت را با روزی حدود ۶۵ کیلومتر (حدود ۸ / ۱۱ فرسخ) پیمایند.

ثالثاً، حد فاصل مستقیم بین شام به کوفه (طریق بادیه الشام)، بنابر نقل محدث نوری، ۱۷۵ فرسخ (حدود ۵ / ۹۶۲ کیلومتر) است. این مسافت با اندازه ای که برخی کارشناسان آن را حدود ۹۱۵ کیلومتر دانسته اند نزدیک است.

رابعاً، بنابر محاسبه ی برخی از اهل فن، مسافت کوفه به شام، از راه موصل - نصیبین (سلطانی)، حدود ۱۴۳۴ کیلومتر بوده است.

خامساً، با توجه

به کیفیت حال کاروان و وضعیت خاصی که بر آنان حاکم است، اگر اهل بیت را از راه بادیه الشام به دمشق رسانده باشند،

(صفحه ۱۰۰)

حدود چهارده روز، و اگر از راه سلطانی برده باشند، حدود ۲۲ روز وقت لازم است. (البته بنابر محاسبه ی شهید قاضی طباطبایی در فرض اول به حدود نه تا ده روز، و در فرض دوم، حدود پانزده روز وقت لازم است. و اگر از دقتی که ما - به نفع ایشان - به خرج دادیم صرف نظر کنیم و مدت سیر را بنا به فرمایش ایشان، روزانه پانزده فرسخ (حدود ۵ / ۸۲ کیلومتر) بدانیم، به مدت زمان یازده روز در فرض سیر در طریق بادیه الشام، و حدود هفده روز در فرض سیر در راه سلطانی لازم است).

(۱) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۳۹.

ورود اهل بیت به شام در اول صفر

ورود اهل بیت به شام در اول صفر

بسیاری از کتب معتبر ورود اسیران اهل بیت را به شام در روز اول صفر می دانند. از جمله ابوریحان بیرونی و زکریا بن محمد قزوینی چنان آورده اند، پس با ملاحظه ی چند روزی که در کوفه زندانی بوده اند، اهل بیت در حدود بیستم ماه محرم ۶۱ و یا بنا بر بعض تواریخ معتبر در پانزدهم محرم، از کوفه به سمت شام حرکت داده شده اند، و در ظرف ده یا پانزده روز به شام رسیده اند؛ اگر چه از راه سلطانی هم رفته باشند؛ زیرا مرکب آن دوران، چنان که از قراین و نظایر فهمیده می شود، آن راههای دور را با سرعت طی می کرده اند. و در مراجعت از شام نباید شبهاست به راه انداخت و اذهان را دچار تشویش کرد و چه استبعاد دارد که قریب به همین

اندازه مدت از شام به کربلا مراجعت کرده باشند؟! (۱).

(صفحه ۱۰۱)

- در پاسخ گفته می شود:

اولاً، کتابهای معتبری که فرمودند، تصریح به ورود سر مطهر آن حضرت در اول ماه صفر به شام دارد، ولی سخن از ورود اهل بیت ندارد، و احتمال آن می رود که نخست سر مطهر را پیش از ورود اهل بیت به شام برده باشند، و پس از آن نیز بار دیگر همراه کاروان وارد ساخته باشند، و شواهدی بر این مطلب وجود می کند که ذکر آن خارج از بحث است. (۲).

ثالثاً، بر طبق محاسبه ی گذشته معلوم می شود که اگر اهل بیت را از راه بادیه الشام به دمشق برده باشند، فرمایش مرحوم قاضی طباطبایی جا خواهد داشت و اگر از راه سلطانی برده باشند، حدود ۲۲ روز وقت لازم خواهد بود، که وارد شدن ایشان در تاریخ اول صفر ممتنع خواهد بود و به تبع آن مسئله ی بازگشت در اربعین اول دچار خدشه خواهد شد.

و به نظر می رسد که اشتباه در تحدید مسافت، ایشان را دچار اشتباه کرده باشد؛ چون بنا بر محاسبه ی ایشان، اهل بیت می توانستند راه سلطانی را در طی حدود پانزده روز سپری کنند و با این محاسبه، هم ورود در اول صفر حل می گردید و هم بازگشت به کربلا توجیه پذیر بود.

(۱) ر. ک: تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۴۱.

(۲) ر. ک: الركب الحسینی فی الشام و منها الی المدینة المنوره، ص ۹۶.

هارون الرشید و ابوحنیفه و درک حج

هارون الرشید و ابوحنیفه و درک حج

نقل شده است که هارون الرشید عباسی و ابوحنیفه (۱) هلال ذی الحجّه را در کوفه و یا در بغداد رؤیت می نمودند و پس از

(صفحه ۱۰۲)

آن برای ادای مناسک حج به سمت مکه

رهسپار می شدند و ایام حج را درک کرده و اعمال به جا می آوردند. (۲).

- گر چه عین این نقل را در کتب معتبر تاریخی نیافتیم، ولی صحت مفاد آن از برخی روایات استفاده می گردد، که مناسب بود ایشان بدان تمسک جوید:

الف. ولید بن صبیح می گوید به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم که ابوحنیفه هلال ذی حجّه را در قادیسیه دید، و با ما روز عرفه را در عرفات درک کرد... (۳).

دلالت روایت تمام است و مفاد آن این است که او این مسافت را طی نه شبانه روز سپری می نموده است و از جهت این که می بایست با عجله ی تمام، خود را برای انجام اعمال و درک مناسک حج به مکه برساند و به طور قهری می بایست توقف او در مسیر بسیار کوتاه و نمازها با شتاب خوانده گردد و از این جهت مورد توییح امام واقع گردیده است، ولی از جهت سند اشکال دارد، چون در طریق آن ایوب بن عین قرار گرفته است، که توثیق نشده است. (۴).

ب. عبدالله بن عثمان می گوید:

ذکر عند ابی عبدالله علیه السلام ابوحنیفه السابق، و أنه یسیر فی أربع عشره، فقال: لا صلاه له؛

(صفحه ۱۰۳)

در نزد امام صادق علیه السلام نام ابوحنیفه ی سابق به میان آمد. و این که او این مسافت را در طی چهارده روز سپری می کند، حضرت فرمود: او نماز ندارد. (۵) (یعنی نماز او از شرایط کامل برخوردار نیست).

ظاهر مفاد خبر آن است که او مسیر کوفه تا مکه و بالعکس را طی چهارده روز سپری می کرده است؛ همچنان که محدث قمی نیز آن را ذکر کرده است؛ (۶) نه آن که او ده فرسخ را در

طی چهار ساعت سپری کرده، که مستلزم عدم رعایت واجبات نماز می شده است؛ چنان که بعضی از بزرگان آن را ذکر فرموده اند. (۷).

و این روایت نیز به اشکال در سند مبتلا است؛ چون در طریق آن محمد بن الحسن برانی و عثمان بن حامد قرار دارند، که وثاقت آنها ثابت نیست. (۸).

و از بعضی کتب تاریخی استفاده می شود که برخی مسیر کوفه تا مکه را در هفده روز سپری می کردند. (۹).

(۱) او ابوحنیفه، سائق الحاج، سعید بن بیان همدانی است، که تا سال ۱۸۳ زنده بود. ر. ک: رجال طوسی، ص ۲۱۴، شماره ی ۲۸۰۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۱۶؛ اصحاب الامام الصادق، ج ۲، ص ۱۰۲.

(۲) تحقیق درباره ی اول اربعین: ۴۸.

(۳) «ان اباحنیفه رأی هلال ذی الحجه بالقادسیه، و شهد معنا عرفه، فقال: ما لهذا صلاه، ما لهذا صلاه». ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۵۰، ح ۱۵۲۳۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۶۱، ص ۲۱۲، و ج ۷۳، ص ۴۵، و ج ۹۶، ص ۱۲۲.

(۴) معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۱۸.

(۵) اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۶۰۶؛ ایضاح الاشتباه، ص ۱۹۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۱۸.

(۶) الکنی و الألقاب، ج ۱، ص ۵۷.

(۷) معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۱۱۸.

(۸) همان.

(۹) البدایه و النهایه، ج ۱۲، ص ۱۵۵.

جریان خیزران اسباطی

جریان خیزران اسباطی

بنابر نقل شیخ مفید، خیزران اسباطی نتوانسته است مسافت بین عراق و شام را که قریب به ۳۸۰ فرسخ است، در ده روز

(صفحه ۱۰۴)

سپری کند و قضیه ی ملاقات وی را با امام هادی نقل می نماید. (۱).

- ممکن است گفته

شود آنچه را که از روایت ارشاد استفاده می شود، این است که وی تاده روز پیش، از سلامتی واثق خلیفه خبر دارد، چون وقتی امام هادی علیه السلام احوال خلیفه را می پرسد می گوید:

جعلت فداک خلفته فی عافیه، أنا من أقرب الناس عهدا به، عهدی به منذ عشره أيام؛

جانم به فدایت! او را در سلامتی یافتم. من از نزدیک ترین افراد به او هستم که (از اخبار وی آگاهم)، تاده روز پیش از حال وی خبر دارم. (۲).

و این دریافت خبر اعم از این است که خود وی با او ملاقات داشته و یا از دیگری در عراق و یا میانه ی راه شنیده است.

(۱) الارشاد، ۲، ص ۳۰۱.

(۲) همان.

جریان مالک اشتر

جریان مالک اشتر

مالک، مسافت حمص تا کوفه را در طی دوازده روز طی کرده است. (۱).

(۱) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۵۰.

جریان یحیی بن هرثمه

جریان یحیی بن هرثمه

بنابر نقل قطب راوندی، هنگامی که متوکل یحیی بن هرثمه وی را فراخواند و از او خواست که امام هادی علیه السلام را از راه صحرا، با احترام به نزد وی برد، و بعد جریان حرکت خود را به

(صفحه ۱۰۵)

سمت مدینه و دیدار با امام هادی علیه السلام نقل می کند، و پس از دیدن برخی از امور تعجب می کند و می گوید: «در دل خود گفتم که میان ما (در حجاز) تا عراق ده روز راه است...» (۱)، پس معلوم می شود که از مدینه منوره تا عراق و سامرا را در ده روز به طور عادی، آن زمان طی می کردند. (۲).

- دلالت خبر واضح است، ولی در یک نسخه ی دیگر الجرائح و الخرائج به جای کلمه ی «عشره» کلمه ی «عشرین» آمده است (۳)، و معنای عبارت بر طبق آن این می شود که میان حجاز و عراق بیست روز فاصله است!

(۱) الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۹۵.

(۲) تحقیق درباره ی اول اربعین، ص ۵۵.

(۳) ر. ک: پاورقی الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۹۵ به نقل از نسخه ی خطی کتاب که به شماره ی ۹۸۳ در کتابخانه ی مرحوم آیت الله العظمی نجفی مرعشی نگهداری می شود.

نتیجه گیری شهید قاضی طباطبایی

نتیجه گیری شهید قاضی طباطبایی

آیت الله شهید قاضی طباطبایی از مجموع آنچه گفته شد می خواهد استفاده کند، که با عنایت به این شواهد تاریخی، وقوع سیر در مدت کوتاهی از کوفه به شام و از شام به کربلا ممکن بوده و چنین نتیجه می گیرد: امکان حرکت ایشان از کوفه تا شام در مدت زمانی حدود ده روز ممکن است و آنچه که محدث نوری آورده است، صرف استبعاد بیش نیست و این

شواهد تاریخی امکان آن را ثابت می کند.

خلاصه آن که آنچه سبط بن الجوزی ذکر کرده است که اهل بیت روز پانزدهم محرم کوفه را به قصد شام ترک کرده اند، صحیح است و آنان در

(صفحه ۱۰۶)

اول ماه صفر به شام رسیدند (۱)، و حدود هشت روز در آن جا توقف داشتند. سپس در مدت زمانی بین هشت تا ده روز به کربلا رسیدند و توانستند خود را در بیستم ماه صفر «روز اربعین» به کربلا برسانند.

- شواهد مرحوم قاضی طباطبایی بر چند دسته است:

۱. برخی ناظر به امکان سیر کوتاه مدت از حجاز به عراق و یا بالعکس است.

۲. برخی ناظر به امکان سیر کوتاه مدت از شام به عراق و یا بالعکس است.

در این دسته آنچه که مربوط به سیر در راه بادیه الشام باشد، مشکلی ندارد، و آنچه که توسط پیک و برید است نمی توان شاهی برای بحث قرار داد؛ چون فرض کلام در کاروانی با ویژگیهای خاصی است که توانایی سرعت سیر را ندارد.

اگر از این نکته صرف نظر کنیم، نهایت کلام این است که مرحوم قاضی طباطبایی توانسته است که امکان سیر را در مدت کوتاهی ثابت کند و انصافاً تتبع و زحمت زیادی را بر خود هموار ساخته است و صورت مسئله را از فرض امتناع که محدث نوری در پی اثبات آن است خارج می سازد، و آن را به فرض امکان منتقل می سازد؛ ولی سخن در وقوع است و این اندازه، وقوع را ثابت نمی کند.

با توجه به غرض حکومت ننگین بنی امیه از بهره وری سیاسی به نفع خود، سیر در راه سلطانی توجیه پذیر است. افزون بر آن که آثاری نیز از این سیر

باقی مانده است؛ مثل مشهد نقطه در حلب. همچنین ذکر نام

(صفحه ۱۰۷)

برخی منازل - مثل قنسرین - در کتابهای متعدد تأیید کننده ی سیر در این مسیر است. بنابراین، پیمودن راه سلطانی و توقف اهل بیت در برخی از منازل و ماجراهایی که در این مسیر واقع شده است، رسیدن اهل بیت به شام، به زمانی حدود بیست روز نیازمند است و

نمی توان آن را با مثل اعزام پیک، و یا حرکت خلیفه به قصد حج - که اقتضای سرعت در سیر در آنها بدیهی است - مقایسه نمود.

(۱) ر. ک: الآثار الباقیه، ص ۴۲۲.

ملازمه بین ملاقات و وصول در اربعین اول

ملازمه بین ملاقات و وصول در اربعین اول

مرحوم قاضی می فرماید:

از آن جا که جابر به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام در روز اربعین شتافته است، پس ملاقات وی با اهل بیت علیهم السلام نیز در این روز بوده است، چون کسی غیر آن را نگفته است و این مطلبی است که علما فهمیده اند. (۱).

- زیارت جناب جابر بن عبدالله انصاری در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱ ثابت و مسلم است، ولی لزومی ندارد که ما واقع شدن ملاقات با اهل بیت علیهم السلام را در آن روز بپذیریم، و ملازمه ای بین این دو نیست، به ویژه آن که ابن نما و سیدبن طاووس که دو مصدر اساسی مطلب مورد بحث ما هستند، زمان ملاقات را معین نساخته اند.

توضیح مطلب را در فصل ششم ملاحظه خواهید نمود.

(صفحه ۱۱۱)

(۱) تحقیق درباره ی اربعین اول، ص.

سخنی و دیدگاهی دیگر

سخنی و دیدگاهی دیگر

تاکنون معلوم شد که شهرت مورد ادعا با توجه به محذورات ذکر شده کارساز نیست، وشواهدی که ذکر گردید فرض امکان را ثابت می کند، ولی برای اثبات وقوع کافی نیست. و اما ملازمه بین زیارت جابر و ملاقات وی با اهل بیت را با بازگشت ایشان به کربلا در اربعین اول اینگونه می توان منتفی دانست:

با توجه به قراین، به نظر می رسد جابر بن عبدالله انصاری، آن یار وفادار و دانشمند عارف و آگاهی که رنج سفر را به جان خریده و از عواقب کار خود نهراسیده و در بزرگسالی و کهولت سن به سمت کربلا رهسپار شده است، به یک زیارت بسنده نکند و دست کم دو بار به زیارت قبر مولا و محبوب خود سالار شهیدان امام حسین علیه السلام شتافته باشد:

زیارت اول: زیارتی است که

طبری در بشاره المصطفی (۱) و سید بن طاووس در مصباح الزائر (۲) و خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام (۳) آورده اند.

(صفحه ۱۱۲)

زیارت دوم: زیارتی است که مقرون به ملاقات با اهل بیت علیهم السلام است.

در زیر به تبیین این دیدگاه خواهیم پرداخت:

۱. در روایت طبری و سید بن طاووس و خوارزمی، هیچ گونه اشاره ای به مسئله ی ملاقات نشده است؛ بلکه قرینه بر عدم حصول ملاقات نیز وجود دارد. طبری و خوارزمی تصریح می کنند که پس از انجام زیارت، جابر از عطیه می خواهد که او را به سمت خانه

های کوفه هدایت کند. آن گاه هر دو در این مسیر گام برداشتند. (۴) بسیار بعید است که حادثه ای با این اهمیت واقع گردد و عطیه آن را نقل نکند.

۲. آنچه از خبر طبری و سید بن طاووس و خوارزمی استفاده می شود این است که هنگام زیارت جابر، کسی غیر از ایشان نبوده است و حال آن که زیارت مقرون به ملاقات با اهل بیت، وقتی بوده است که گروهی از بنی هاشم نیز به زیارت قبر آن حضرت شتافته بودند و اهل بیت هنگامی که به کربلا رسیدند، جابر را با عده ای از بنی هاشم در آن جا یافتند. (۵).

۳. در زیارت اول، نام و نقش عطیه برجسته است، در صورتی که در زیارت دوم هیچ نام و اثری از عطیه وجود ندارد.

۴. تصریح مورخان و دانشمندان مبنی بر این که جابر نخستین زائر امام حسین علیه السلام است، اثبات کننده ی این مطلب است که زیارت وی پیش از زیارت گروهی از بنی هاشم است و با این بیان، زیارت جابر با عطیه را باید

(صفحه ۱۱۳)

نخستین زیارت او قرار داد.

خلاصه، آنچه طبری و سید بن طاووس در (مصباح الزائر)

و خوارزمی آورده اند، که در آن نام عطیه وجود دارد و هیچ گونه اشاره ای از حضور بنی هاشم ندارد و سرانجام زیارت، به رهسپاریشان به سمت کوفه ختم می شود، با آنچه که ابن نما و سید بن طاووس در (لهوف) آورده اند، که در آن اثری از نام و نقش عطیه

نیست، فرق می کند و هیچ گونه بعدی ندارد که شخصی چون جابر به یک زیارت بسنده نکند.

بنابراین، روز اربعین روز زیارت جابر پس از گذشت چهل روز از شهادت سالار شهیدان، حسین بن علی علیهما السلام است، و زیارت اهل بیت و ملاقات جابر با ایشان پس از اربعین است؛ گرچه دقیقاً روز آن را نمی دانیم، ولی مسلماً پیش از اربعین دوم است.

با توجه به نقلی که ورود سر مطهر را به شام در اول ماه صفر تعیین کرده است (۶) ، چنانچه ورود اهل بیت را هم در این تاریخ به شام بدانیم (۷) و با تکیه به خبری که زمان خروج ایشان، بیستم ماه صفر تعیین شده است (۸) ، مدت اقامت ایشان در شام، بیست روز بوده و بنابر آن که مسیر بازگشت آنان از راه میانبر بادیه الشام بوده باشد، زمان رسیدن اهل بیت به کربلا فاصله ی چندانی با اربعین اول ندارد. و می توان گمان کرد که آنان در حدود پایان صفر و یا در اوایل ربیع الاول به کربلا رسیده باشند و چنانچه مدت

(صفحه ۱۱۴)

اقامت ایشان را حدود یک ماه (۹) و یا یک ماه و نیم (۱۰) ، بدانیم، و یا بازگشت را هم از راه سلطانی بدانیم زمان مقداری به تأخیر می افتد و بعید است که در غیر از ماه ربیع الاول بوده باشد.

با این بیان بسیاری

از مشکلات مسئله حل می شود، و بسیاری از منازعات و کشمکشها پایان می پذیرد.

اما آنچه مرحوم قاضی طباطبایی از آن به عنوان فهم علما یاد کرده است، نمی تواند به عنوان دلیل مطرح گردد و در فرض تحقق، ناشی از ثبوت ملازمه ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات است، که مورد پذیرش قرار نگرفت.

با توجه به مطالب گذشته، نتیجه ی بحث این است:

چنانچه اهل بیت را از طریق بادیه الشام به شام برده و آنان از همان مسیر به کربلا بازگشته باشند، و زمان خروج را نیز بیستم صفر ندانیم، امکان رسیدن به کربلا در اربعین اول وجود دارد.

ولی قرآینی مسیر رفت را از این مسیر تأیید نمی کند، و سید امین که این احتمال را ذکر می کند، هیچ گونه دلیل و شاهدی را نمی آورد و تنها با ذکر کلمه ی «لعل» و شاید آن را مطرح ساخته است و در هیچ کتاب معتبر و غیر معتبری، اثری از حرکت در این مسیر به چشم نمی خورد.

افزون بر آن، حکومت فاسد بنی امیه می خواست نهایت بهره را از جنایت ننگین خود به دست آورد؛ بنابراین، حرکت دادن آنها از راه سلطانی، که گفته می شود چهل منزل را در خود داشت، منطقی جلوه

(صفحه ۱۱۵)

می سازد و حرکت در این مسیر به حدود بیست روز وقت نیاز دارد. و باقی ماندن آثاری از شهیدان و اهل بیت در این مسیر به عنوان تأیید می تواند مورد استناد قرار گیرد، مثل مشهد نقطه (۱۱)، و یا مدفن برخی از کودکان آل البیت در مسیر، مثل شهرهای حلب یا بعلبک.

در برخی از کتب مورد توجه تاریخی، بعضی از جریانات راه را ذکر کرده اند که مربوط به راه سلطانی است؛ مثل قضیه ی

دیر راهب (۱۲) در قنسرین (۱۳)، سخنان بعضی از اهل بیت در بعلبک.

بنابراین، با توجه به مدت اقامت اهل بیت در شام که تا حدود یک تا یک ماه و نیم گفته اند، همچنانکه سیدبن طاووس، و پیش از او قاضی نعمان گفته است و باعنایت به مدتی که در کوفه زندانی بوده اند، (اگر چه آن مدت کم باشد) و مسئله ی کسب تکلیف از یزید توسط بیک و یا حتی کبوتر نامه بر، باز بازگشت اهل بیت را در اربعین اول منطقی نمی دانیم.

اما تصریح برخی مثل بیرونی و قزوینی و شیخ بهایی و دیگران، معارض

(صفحه ۱۱۶)

است با نقل برخی همانند قاضی نعمان، که از نظر تاریخی بر آنها مقدم است و مثل آنان ذوفنون نبوده است.

و آنچه به امامیه نسبت داده اند ناشی از ملازمه ی بین زیارت جابر و حصول ملاقات وی با اهل بیت در اربعین اول است که مورد پذیرش قرار نگرفت، و آن را در زیارتی دیگر پس از اربعین دانستیم.

اما تاریخ الحاق سر مطهر به جسد طاهر را یا باید در روز اربعین ندانیم، و یا آن را امری ویژه، و با شرایطی خاص بدانیم؛ همچنان که سید بن طاووس به آن رسیده است. (۱۴).

(۱) بشاره المصطفی، ص ۷۴.

- (۲) مصباح الزائر، ص ۲۸۶.
- (۳) مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۹۰.
- (۴) آن جا که جابر به عطیه می گوید: «خذنی نحو ابیات کوفان، ثم صارا فی الطریق» (ر. ک: بشاره المصطفی، ص ۷۵).
- (۵) ابن نما در مثیر الأحزان، ص ۱۰۷ می گوید: «ولما مر عیال الحسین علیه السلام وجدوا جابر بن عبدالله الأنصاری رحمه الله علیه و جماعه من بنی هاشم قدموا لزیارته» و قریب این مضمون را سید در لهوف، ص ۲۲۵ آورده است.
- (۶) الآثار الباقیه، ص ۴۲۲؛ عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، ص ۴۵.
- (۷) که به گمان قوی چنان است.
- (۸) مسار الشیعه، ص ۴۶؛ مصباح المتهدج، ص ۷۳۰؛ العدد القویه، ص ۲۱۹؛ مصباح کفعمی، ص ۵۱۰ و ۴۸۹.
- (۹) اقبال الأعمال، ص ۵۸۹.
- (۱۰) شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۶۹.
- (۱۱) در سفری که این جانب اخیرا به کشور سوریه داشتم، توفیق زیارت این مکان مقدس را در شهر حلب پیدا نمودم، و سنگی را که قسمتی از آن رنگ خون گرفته بود مشاهده کردم، و این جریان مهم را جناب آقای شیخ ابراهیم نصرالله، متولی آن مقام در تاریخ ۱۱ محرم الحرام ۱۴۲۴ هـ - ق، برابر با ۲۴ / ۱۲ / ۱۳۸۱ هـ - ش برایم بازگو نمود:

«حدود هفت سال پیش در ایام عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام عده ای از شیعیان پاکستانی در کنار این مقام مشغول عزاداری خالصانه بودند که ناگهان خونی تازه بر روی سنگ ظاهر می شود، و بعد به تدریج در آن فرو می رود، وقتی که خبر به من رساندند، خودم را در لحظات آخر رساندم. آنچه دیدم یک قطره ی خون تازه بود که باقی مانده بود، و بعد آن هم به تدریج فرو رفت.».

(۱۲) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۰۳؛ العوالم، ج ۱۷ (تاریخ الامام الحسین علیه السلام)، ص ۴۱۸؛ از مناقب ابن شهر آشوب، به نقل از نطنزی در خصائص.

(۱۳) قنسرین: هی کوره بالشام منها حلب، و کانت قنسرین مدینه، بینها و بین حلب مرحله من جهة حمص بقرب العواصم... (ر. ک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۰۴).

(۱۴) ر. ک: اقبال الاعمال، ص ۵۸۸.